

و درین عثمان و حسن بن عبدالمطلب از کثرت مال تقیرین توله فیکم یعنی صحابه در روایت اولی اشارت باشد با آنچه در روایت عیسی
 صدیقی علیها السلام واقع شود و این را ذکر کشش و هر دو جا کردیم و آنرا بخواند سرگاو سبک و قیده از زرد ابن ابی سحیبه از تقیر
 آورده و لا تقوم الساعة حتی یقوم من البقر بالا و قیمة و این در حصار یا جوج یا جوج برای عیسی و اصحابی علیه السلام شود و کما
 فان اهل خشک شدن کبیر و طبریست و یا جوج و یا جوج که نفوس کرده باشند و آنرا بخواند ازانی است گران گاو دست
 ناسخه این نیز میوه و غیره از ابی امامه روایت کرده اند که آن من اشرطهم ان یحون الفرس بالدریجات و یکون الشور کبیر
 کما لایه بینا رقیل و یا یخون یخیل یا رسول الله قال عدم اجماد قیل و یا یغلی الشور قال ان الارض تحرث کلهما و آنرا بخواند
 برکات و نزع سم بزوی سم است الی غیر ذلک که در فی الاشاعه و این همه علامات بذیل قصه عیسی و داستان یا جوج
 مذکور شده و تکرار برای تعداد و تذکره اشرط ساعت است باب پنجم در بیان ویران شدن مدینه منوره و خروج مخطا
 و جیاه و شیم و مقعد و غیر هم و دم کعبه سلب یورا و و اخراج کنزوی و درین باب فصلهاست **فصل اول** در بیان خرابی
 سنوه قبل قیامت بچهل سال خروج اهل مدینه از مدینه شدتها الله تعالی ابو اؤد از معاذ فرمود که روایت کرده که عمر بن الخطاب
 خراب شرب است خراب شرب خراب شرب خراب شرب قسطنطینیة و فتح قسطنطینیة خروج و حال است و درین حدیث این چنین مرتب واقع شده و
 شیر نام جاهلیت است برای مدینه و طبرانی روایت کرده سیلغ البناسلعا ثم یاتی علی المدینة زمان قمر السفر علی بعض اقطارها فیقول
 کانت هذه مدینة عامرة من طول الزمان و عفو الاثر و روی احمد نحوه بسند حسن نیز روایت ثقات آورده المدینة تیر که اهلها دبی
 قالوا فمن یا کلهما قال السباع و العانی و در صحیحین است لکن المدینة علی خیر ما کانت فذلک ثمارنا لا یغشاها الا العوانی و آخر من کثیر
 شهر اعیان من زینة الحدیث و در صراح گفته عانی خواهد بود رزق از مردم و ستور مرغ باقی طعام در دیگر نهی مراد عوانی
 طیر و سباع اند و روی ابن زبالة و تبعه ابن النجار لا تقوم الساعة حتی یغلب علی مسجدی هذا الکلاب الذی اب الضباع فی الرجل
 بیا به نیریدان یصل فیها فایقدر علیه و ابن ابی شیبہ بسند صحیح آورده اما والله لمتدحمنها مذلة اربعین عام للعوانی اندرون العوانی
 اظیر و السباع و روایت ابن زبالة نحوه و دلیل در مسند الفردوس از عوف بن مالک وایت کرده که گفت تخریب مدینه قبل یوم
 القیامة باربعین سنة و عن ابی هریره لا تقوم الساعة حتی یجی الثعلب فیرض علی منبر النبی صلی الله علیه و آله و ابن ابی شیبہ
 روایت کرده که یخیزن اهل المدینة منهنما ثم لیجوزن الیهما ثم لیجوزن الیهما ابدوا لید عنهما خیر ما کون مولود و روی
 ایضا عن عوف بن عاصم ان حدیث است که مدینه منوره در آخر زمان ویران گردد و اهل مدینه بیرون روند و حالیکه
 ثمار و اشجار و می بجد کمال و پختگی رسد و پرندگان درندگان در آنجا ماند و بود خود کنند مسجد شریف نبوی جای بود
 باش سگان گرگان گردد اگر کی بر دروی رسیده نماز گذاردن خواهد بسبب این حیوانات نتواند این ویرانی چهل سال پیش
 از قیامت شود و گوید مردم بار و ثمر او را برای عوانی گذاشته رفته اند و یکبار که از مدینه بروند سبوی وی عود کنند و بار دیگر
 که از آنجا رخت اقامت بردارند باز عود کنند و ترک مدینه بر حال خیر که شمش با یغ باشت در کبند در اشاعه گفته ذکر ترک
 اول گذشته و این ترک تانی است و سبب ویرانی او و الله اعلم انست که اهل مدینه همراه مسجد بجا آوردند بعد مدینه
 کند و منافقان را سبوی و حال بیگند و مؤمنان خالص که در آنجا باقی ماندند حیرت سبوی بیت المقدس کنند زیرا که آمده است

که بشکون حججه و خیار الناس بومند الزمهم مهاجر ابراهیم احدیث یعنی بعد این هجرت یک هجرت دیگر باشد و بهترین مردم
 آنروز کسی است که بسیار لازم گیرنده است مهاجر ابراهیم علیه السلام را و هر که از ایشان باقی ماند روح او رایح طیبه قبض کند
 سیاقی پس لامحاله خالی و پیران باقی ماند و این سرخراب دست قبل عجز کتاب حروف گویم از اسامی و کتب سیر معلوم میشود
 عمران مدینه بعد آنحضرت صلعم مثل دیگر بلاد بود لیکن در شصت و هشتم هجری که اتفاق درود این آورده داشت ایجاد تهاق یافت و مدینه
 مبارک را بر مثال قصبه مختصری یافت اگر چه حصار سخته دارد و آثار کهنگی و ویرانی بروی ظهور داشت تا آنکه اندرون فضیل
 هم بیوت کثیره را خاویثه علی عروشها بچشم خود دید و بیان او و مسجد قبا و قبلتین و ایرانی بخت است حتی که اهل بادیه جامه و زر
 زائرین دو چار آنها یافته نهب میکنند آری حوالی مسجد شریف عمران خوب است سوق متوسط دارد و آنچه رونق
 و برکت عمارت است منحصرترین مسجد مبارک است پس بس بخلاف مکه مگر مکه آبادی او برابر بلده کلان است در روز افزون تا مر
 حق سبحانه تعالی در باره این بلده طیبه در بیان استقبال حمیت و اهل مدینه فی الحال جز توکل یا قدری تجارت هیچ سعاش
 ندارند الا ماشاء الله تعالی و غالب سکان او و فالسین متوسط اسحال اند چنانکه اهل مکه مرفه اسحال و در احادیث صحیحہ فضائل
 سایرین هر لادار مدینه وارد شده و آمده المدینه خیر لهم لو كانوا یعلمون و موت ایجاد اخل فضیلت عظمی است تا آنکه عمر بن الخطاب
 دعا کرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک اجعل موتی فی بلد رسولک خریه البخاری مرجانی در اخبار مدینه از جابر مرفوع روایت
 کرده لیعودن هذا الامری الالدین الی المدینه کابد رسنا حق لکیون الایمان الایها احدیث یعنی عود کند ایمان بمدینه چنانکه بدیش
 از وی شد تا آنکه جز مدینه جانی دیگر وجود دین نباشد و سنائی از ابو هریره مرفوع آورده اخر قریه من قسری الاسلام خرابا
 المدینه و رواه الترمذی بنحوه و قال حسن غریب رواه ابن حبان بلفظ اخر تشری فی الاسلام خرابا المدینه و در روایت صحیح
 آمده ان الدین لیا زالی المدینه کاتا زرا حیمه الی حجره و این روایات بحسب ظاهر سنائی روایات سابقه اند و طریق جمع میان
 اینها آنست که فتن و شرور جلد دنیا را عام شود چنانکه در ذکر خروج همدی گذشته و مدینه با همدی بماند پس مدینه
 باز گردد زیرا که مومنین کامل همین تابعان خلیفه بر حق باشند و چون امام حق موجود باشد هر که او را شناسد و متابعت
 وی نکند موت او موت جاہلیت شود گو یا محط حدیث ان الدین لیا زالی المدینه اخر این است بعد مدینه نقلی خبث خود در زمر
 و جال بکند و منافقان از وی بدروند و ایمان خالص بروی باقی ماند بخلاف بیت المقدس و غیره بلاد که در اینجا اهل فرود
 منافقان هم باشند زیرا که ایمان او شان بعد نزول حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود و این محط حدیث جابر است که حتی
 لا یكون الایمان الا بهما و ایمان خالص است که شائبه نفاق ندارد و بعد با وی و زد و جان هر مومن و مومنه را بست
 و اتیان این ریج بارده از طرف شام یا مین خواهد بود یا از هر دو کا جمع برین الروایین و شک نیست که بادی از طرف شام
 بیاید ابتدا بابل شام کند و آنکه از طرف مین برسد بدایت بابل مین نماید و منتفع نشوند این هر دو با و تا مدینه مگر بعد ملاک
 اهل هر دو اقلیم مذکور پس آخرک اینک از مومنین مقبولن شوند اهل مدینه باشند و این محط حدیث ابو هریره است ترو سنائی
 و ترمذی و ابن حبان کامر بعد درین حسین بمدینه جز مومنان نباشد زیرا که در زمین و جلال متخلص گشته و بجز موت
 ایشان مدینه خراب و ویران گردد و باز تا بقای دنیا سمور بشر مردم باشد و برایشان قیامت قائم گردد کایاتی در اش

کفر و نفاق ظاهری عند کتابی لهذا محل و لعله لیس بعید عن الصواب لم افق فی کلام احد علیہ فان کان خطا فهو منی لا
 من احد و سأل الله السداد و انا فو کره بنا و ان کان یصلح ان ینذکر بعد طلوع الشمس و الدابة ایضاً لان ابتداء خرابها
 باخروج عنها کادلت علیہ الاحادیث و اخرج یون فی زمن عیسی فلینذکرناه بنا و الله اعلم اتقی کلامه گویم شک نیست
 این جمع و عدم منافات میان روایات مذکوره که صاحب شاعر ذکر کرده بسیار خوب است جزا الله عنا خیر صرف اینقدر
 که در وی ترتیب حدوث مذکوره لازم می آید و علم ترتیب تقدیم و تاخیر بعضی بر بعضی و از بعضی جزو حوادث تعالی شانه احد
 معلوم نمی تواند شد فصل دوم و آما خروج قحطانی و جججاه و هشیم و مقعد و غیرهم بعد عیسی و مهدی علیهما السلام پس
 ابو ایح از ابو هریره مرفوعاً روایت کرده که نیرل عیسی بن مریم فیقتل الرجال و یکث اربعین عاتاً یعمل فیهم کتاب شد و
 سنتی و میوت فیستخفون بامر عیسی رجلاً من بنی تمیم یقال له المقعد فاذا مات المقعد لم یات علی الناس ثلث سنین حتی یفتح
 القرآن بن صدور الرجال یعنی بعد موت عیسی مقعد خلیفه شود و سه سال بعد موت او نگذرد که قرآن از سینه نائی مردی
 برداشته آید در شاعره گفته مراد صدور بعضی رجال است و بدو نقص در ایشان تا موافق بقای دین تادرت مدیده بعد
 عیسی باشد اتقی و طبری از علی بن مسلم آورده که گفت بر پانصد و قیامت تا اگر مالک شود مردم را مردی از غلامان جججاه نام
 و مسلم از ابو هریره روایت کرده که گفت لا تذهب الایام و الالیالی حتی یمیک جلی یقال له الجججاه و شیخین از وی آورده اند
 که لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل من قحطانی یسوق الناس بعصاه و طبری در کبیر و ابن مندیه و ابونعیم و ابن عساکر از قیس
 بن جابر بن ابی عمیر روایت کرده اند که ان النبی صلی الله علیه و آله قال شکون من بعدی خلفار و من بعد الخلفار امرار و من بعد الامر
 ملوک چهارین ثم یخرج رجل من اهل بیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً ثم یومر القحطانی فوالذی بعثنی باحق ما هو و نه
 یعنی بعد من خلیفه و بعد خلیفه امیر و بعد امیر ملک چهار باشند و بعد مهدی قحطانی امیر شود و الله که وی کمتر از چهار
 نیست یعنی در صلاح سیرت و سیرت و نعیم بن حماد از سلیمان بن عیسی آورده که گفت مرار سیده است که همه چهارده
 سال مالک بیت المقدس باشد پستری پستری بعد از وی مردی باشد از قوم تبع که او را مفسد و گویند و آن قحطانی
 است و یکسال در بیت المقدس مکث کند پستری کشته شود و پستری غلامی مالک گردد و سه سال مکث کند بعد کشته شود
 پستری بعد از وی مالک شود و هشتم سه سال چهارده ماه و ده روز و از کعب و دی ست که مهدی بمیرد و مردم بعد از
 وی مردی را از اهل بیت او والی کنند در وی غیر و شره و و باشد و شر او بیشتر از خیر او است خشم گیرد بر مردم و
 بخواند ایشان را یسوی فرقت بعد جماعت بقار او قلیل است بچو شد بوی مردی از اهل بیت او و بکشد او را از نعیم
 بن حماد و نیز وی از زهری روایت کرده که بمیرد مهدی بموت خود و مردم بعد از وی در قنده افتند و بیاید بسوی ایشان
 مردی از بنی مخزوم و بیعت کرده شود او را و مکث کند زمانی پستری کند منادی از آسمان که نیست السن و من جیت
 کفیند فلان را و برنگردید بر باشند نامی خود بعد هجرت پس نظر کنند و نشاند آنم در اباوند کند سه بار پستری بیعت
 کرده شود و منعبه و و بسوی مخزوم و انحر و بد خدا او را بروی و بکشد مخزومی را و کسی را که با او باشد و نیز از کعب
 آورده که گفت و از شود مردی از بنی مخزوم باز مردی از موالی پستری و ان شود مردی از عرب حسیم طویل عریض

این ملکین بکشید کسی را که بر خورد او را تا آنکه در آید بیت المقدس بمیرد بموت خود و باشد دنیا بدتر از آنچه بود بعهده والی
 شود مردی از مضر بکشید اهل صلاح را ظلم غشوم باز والی شود بعد ضری یا فی قحطانی و بر سیرت مهدی رود و بردست او مدینه
 روم فتح شود و نیز وی از ولید بن عمر آورده که قال قال رسول الله صلعم ما لعقطان بیرون المهدی و نیز از عبد الله بن عمرو
 روایت کرده که بعد جبار بر جبارت پستتر مهدی پستتر منصور پستتر سلام پستتر امیر غضب هم از وی آورده که است امیر اندک هانی
 فتح کند خدا تمام زمین بر ایشان یکی صالح جابرس پس مفرج سپس ذوالغضب بکشت کنند در زمین چهل سال پستتر نیست خیر در دنیا
 بعد ایشان و نیز از کعب روایت کرده که باشد بعد مهدی خلیفه از اهل بن از قحطان برادر مهدی در دین عمل کند بعمل او و فتح
 کند مدینه روم را و برسد بغنائم او و نیز از ارطاة آورده که گفت مرار رسیده است که مهدی چهل سال زندگی کند پستتر بمیرد بر
 فراش خود بیرون آید مردی از قحطان مشقوب لا ذین بر سیرت مهدی بقدر او بست سال باشد پستتر بمیرد در حالیکه مقتول است
 است پستتر بیرون آید از خاندان نبی صلعم مهدی حسن السیره و غزا کند مدینه قیصر را و وی آخر سیرت از امت محمد صلعم بعد پستتر
 در زمان وی دجال در آسمان گفته اکثر این احادیث متعارض اند و فقیهین حج بر قول مختصر گفته الذی یحیی اعداؤه ما دولت علیه
 الاحادیث الصحیحین وجود المهدی المنتظر الذی یرج الدجال و عیسی فی زمانه و یصلی عیسی خلفه و انه المراد حیث اطلق المهدی و
 المذکورین قبله لم یصح فیه شیء و الذین بعده امرار صالحون ایضا لکن لیسوا مثل فیه الا خیر فی الحقیقه انتهى گویم غایه اسکان در جمع
 روایات آنست که مهدی کبیر همانست که روم فتح کند و دجال در زمانه او بر آید و عیسی در پس او نماز گذارد و خلافت مراد باشد
 و بعد از وی قریش او عیسی از قریش ملک ایشان اسلب کند بالکل بلکه مشوره امور بسوی او باشد و وی حکم عدل باشد و اما
 مقسط در ایشان و تعلیم دین کند ایشان او اشارت باین معنی سابق گذشته و بعد مهدی مردی از دو دمان او که بر سیرت او
 باشد والی گردد و قحطانی با مهدی بود در زمان او و معنی فتح کردن قحطانی مدینه روم را آنست که وی امیر باشد بر سریه که
 مهدی آنرا بسوی روم فرستد و قحطانی این بلده را در حال تبعیت مهدی مفتوح سازد و در وقت خلافت خود و تبعوعیت
 خویش بعد عیسی علیه السلام بمیرد و بعد او با استخلاف وی مقید نشیند و او نیز از قریش باشد و چون وی در گذرد والی شود
 از قریش کسیکه سیرت او نیک نبود و بروی مخروقی خروج کند سیرت قحطانی و لقب او منصور باشد و مراد ببردی از تبع نیز
 اوست و همچنین مراد ببردی از زمین نیز همین شخص است و بست و یکسال بکشت کند و هر که بست سال گفته وی کسر برانداخته
 بعهده دنیا نقصان پذیرد و موالی متکلم شوند و شر غالب گردد تا آنکه آفتاب از مغرب بر آید و الله اعلم و در رساله حشریه گفته
 از آن خلیفه ایشان شود مردی از ملک بن از قبیل قحطان که تمام و حیا باشد بر طریقه صالحه عادل سلطنت نماید و بعد
 از آن چند پادشاه دیگر پیدا شوند و در مردم رسوم کفر و جهل شایع شود و علم کمتر شود و درین اثنای یکسان در ملک شرق
 و یک مکان در ملک مغرب خسف شود مردم آنجا در زمین فروروند و آن فرقا از منکران تقدیر باشد انتهى فصل سوم
 و از اشراط عظام است بدم کعبه و سلب علیه و اخراج کثر او شیخین و نسائی از ابو بریه روایت کرده اند که فرمود آنحضرت صلعم
 یزید الکعبه ذوالسویقین من الجحش یعنی ویران کند کعبه را جحشی که نام او ذوالسویقین باشد و اخراج احمد عن ابن عمر نحوه و نیز
 و یسلبها علیها و یجرد عن کسوتها فلکانی انظر الیه اصیلع فیدع یضرب علیها بمسحاة او معول و اخراج الازرق عنه بحسب البحر

بن فیه من السواد ان ثم یسلون سئل النخل حتی ینتھوا الی الکعبۃ فیخربونہا والذی نفسی بیدہ انی لا انظر الی صفتہ فی کتاب اللہ تعالیٰ
 فیج اصیلح افعیدع قائما بیدہا بمسحاتہ وحاکم از حارث بن سوید آورده کہ گفت شنیدم علی رضی اللہ عنہ را میگفت ججو اقبل الی اللہ تعالیٰ
 فلکان انظر الی حبشی اصیلح افعیدع بیدہا بحجر الی الغنم این چیز نیست کہ تو آزار برای خود میگویی یا از آنحضرت صلعم
 شنیده گفت لاوالذی فلق الحجۃ و بر النسمۃ و لکنی سمعتہ من نیکم و در صحیحین است کانی بہ اسود فاج بیدہا بحجر او در
 حدیث علی کرم اللہ وجہہ است نزد ابی عبیدہ در غریب الحدیث از طریق ابی العالیہ کہ گفت استکثروا من الطواف بہذا البیت قبل
 ان یجال بینکم و بینہم مکان برجل من الحجۃ اصیلح او قال صمغ حمص الساقین قاعدا علیہا وہی تہدم رواہ الفاکہی من بند الوجہ و
 رواہ یحییٰ الجعانی فی مسندہ من حجہ آخر عن علی مرفوعا رواہ الازرق عنہ بنحوہ گویم سو یقتان تصغیر ساقین است یعنی ہر دو ساق
 پای او با یک باشد چنانکہ غالب ساقہائی حبشہ این چنین باشند و اصیلح کسی را گویند کہ موی ساق ہر دو رفتہ باشد و اصیلح تصغیر
 اوست افعیدع تصغیر افعی است بمعنی کسی کہ در دست او اعوجاج و کجی باشد و معنی اصیلح کوچک سر است و اصیلح کسی کہ ہر دو
 گوش او کوچک بود و قبیل بزرگ گوش را گویند و اسود بمعنی سیاہ است و حج انگہ میان ہر دو در ان او تباعد باشد حال
 معنی احادیث مذکورہ آنست کہ این چنین حبشی بر کعبہ استادہ یا نشسته یک یک سنگ در با آواز کہ در دست او باشد بکند و
 ویران گرداند پس پیش از آنکہ وی این کار کند و میان مردم و کعبہ حامل شود حج و طواف بیت اللہ بکنند حافظ در فتح الباری
 لفظہ درین حدیث نزد احمد از طریق سعد بن سعید بن سمعان از ابو ہریرہ تمام تر این سیاق باین لفظ واقع شدہ کہ یباع لڑ
 بین الرکن و المقام ولن یستجل ہذا البیت الا اہل فاذا استلموہ فلا تتمال عن ہکلتہ العرب ثم تجئ بالحجۃ فیخربونہا بالاعیر
 بعدہ ابداء ہم الذین یستخرجون کثرہ و رواہ بہذا اللفظ الازرقی فی تاریخ مکہ و احکام و صحیحہ و فی روایہ عنہ مرفوعا لا یستخرج
 لہ الکعبۃ الا ذوالسویقتین من الحجۃ یعنی بیرون نیارد خزائہ کعبہ را مگر صاحب ساق با یک ز جہتہ و سابق گذشتہ
 زوی حلیہ او را سلب کند و از کسوت تجرد سازد و آمدن این سواد از طرف بحر باشد مثل بگسان شہد بیانند و در
 سازند در رسالہ حشریہ گفتہ چو ہمہ اہل ایمان از جهان بروند غلبہ حبش شود و سلطنت ایشان در جمیع بلاد منتشر شود و ان
 حبشیان کعبہ معظمہ را منہدم سازند و حج موقوف شود و قرآن شریف از دلہا و زبانہا و کاغذ نام برداشته شود و علامات خدا
 پرستی و حق شناسی و خوف آخرت از مردم محو شود و حیا از میان بر خیزد و مردم ہمراہ ناماند خران و سگان جماع کنند رفتہ
 رفتہ جہل و ظلم و تعدی رعایا با ہم دیگر از حد افزون شود و پس دانات ویران شوند و قصبہ ہائی کلان همچو دانات شوند و شہرہا
 کلان چون قصبات باشند و آفت قحط و باد و غارتگری پی در پی افتد و مردم جماع بسیار کنند و اولاد کم شود و رجوع
 بحق تعالیٰ از دلہا کم شود و جہل بجدی رسد کہ بچکس اللہ اللہ گوید پس درین اثنا در ملک شام امن و آسائش بیشتر شود
 و مردم برای روزگار چہ اہل حرفہ و چہ تجار و چہ سپاہ و صاحب مقدور سوار بہا کردہ و اسبابہا برداشته خانہ کوچ
 بلک شام روند و بعد چندی بسبب سختیہا در ملکہائی دیگر مردم فراری شدہ است کہس نبوت بر شتر و بیچ کس بر شتر
 همچنین بطرف شام بگریزند انتہی بعدہ ذکر حشرہا کردہ قف گفتہ اند کہ این روایات مخالف قولہ تعالیٰ است (او تم
 انا جعلنا حرا مانا و نیز او تعالیٰ مکر مہ را از اصحاب قبیل ممنوع کردہ و او شان را بر تخریب کعبہ نکین ندادہ با آنکہ در ان وقت قبیلہ

قبله بود پس بعد از آنکه قبله مسلمانان شد چه قسم همیشه را بران مسلط فرمایند و چون آنست که این معمول است بر وقوع خراب در
 آن زمان قریب سیام ساعت وقتی که احدی در زمین قائل است خداوند این مخالف چیز نیست که از کعبه آمده که وقوع این خراب
 در زمین عیسی علیه السلام باشد و اولی آنست که در نسخ الباری بدان اشارت فرموده و هوان یقال قد اشار صلعم الی
 ابواب فی اسیث بقوله ولین یجل هذا البیت الا اهل پس در زمین صاحب قبیل اهل او استخلاف وی نکردند لهذا او تعالی اهل قبیل
 ازان باز داشت و همیشه که آنرا بدم کنند بعد استخلاف اهل او بمرات و کرات بکنند و پنجم اهل بشام در زمین نرید با مروی و ججاج
 در زمین عبدالملک بحسب حکم او استباحث او کردند بعد قرامطه بعد سه صد سال استخلافش کرده مسلمانان پیشمار را در عین
 مطاف بقتل رسانیدند و حشر اسود را برکنده بیلا و خودشان بردند و این همه ماجریات در ابواب سابقه گذشت و چون استخلاف
 که از اهل او مراد واقع شده حق تعالی غیر اهل او را هم بران اسکان و قدرت بخشید با آنکه در آیه کریمه استمرار من در ان نیست
 انهی گویم بعضی معنی این چنین گفته اند که هر که در وی در آید او را ماسون کنید و اگر یکی نکرده و بال او بروی است و مراد با
 اهل اسلام اندر خاص ساکنان این بلده حرام و اختلاف کرده اند در آنکه بدم کعبه در زمان عیسی علیه السلام اتفاق افتاد
 یا نزد قیام ساعت و قتیکه است که گوی بر زمین مانند پس کعب گفته که در زمین عیسی علیه السلام باشد و کذا قال اهل عیسی
 آوازی رسد و بران گروهی را ما بین هشت تا نه بسوی آن صریح بفرستند و بعضی گفته اند که بدم کعبه در زمین وی شود و بعد
 هلاک یا حوج یا حوج مردم حج گذارند و عمره بر آرند چنانکه گذشته که عیسی حج یا عمره یا هر دو کند و نیست مسانی او روایت
 لا تقوم الساعة حتی لا یحج البیت و در لفظی است که در ان الطواف بهذا البیت قبل ان یرفع و بدم وی دو بار شده و رفع
 سوم شود و حافظ گفته در کتاب لیتجان لابن هشام یافتیم که عمر بن عامر پادشاهی تاجدار کابن معمر بود برادر خود عمر بن عامر
 معروف بزیقار از حضور وفات خود گفته که بلا و شام نزدیک است که ویران شود و خدا را در اهل یمن و سخط و در رحمت
 پس سخط اول بدم سد ماری خراب بلاد بسید است ثانی غلبه بخت بر یمن و رحمت اولی بعثت نبی صلعم از تهاست و نام
 وی محمد باشد و نه ستاده شود و بخت و غالبی دو بر اهل شرک و رحمت دوم آنست که هر گاه ویران شود خانه خدا بفرستند
 خدام ویرا که او را شعیب بن صالح گویند وی هلاک کند کسی که ویران کرده است او را و بیرون کند ایشان را تا آنکه بنایند
 در دنیا را کان مگر زمین یمن حافظ گفته اگر این روایت ثابت شود از وی نام قحطانی و سیرت و زمان معلوم گردد و انهی
 در اساعه گفته درین روایت این ذکر نیست که این شعیب بن قحطانی است چرا جائز نباشد که این شعیب بن صالح آن تهمی
 باشد که با ایات سود بسوی مهدی قدم آرد و عیسی او را نرواتیان صریح بفرستند و مؤید او است بودن لقب و منصوب
 و بر تقدیر یک قحطانی وی باشد میتواند بود که قبل خلافت وی باشد و بنجد کسی باشد که عیسی او را امیر ساخته است برایشان
 و رحمت بودن او برای اهل یمن مستلزم آن نیست که از اهل یمن باشد و دفع او همیشه را از ایشان بروی که جز در یمن
 ایمان باقی نماند برای رحمت بودن کافی است و نیز حجاز از یمن است و لهذا کعبه را یمانیه گویند و نیز در نیجا دلالت بر تاخت
 ایمان اهل یمن از اهل مدینه نیست تا آنکه هر دو در حدیث متعارض گردند و مؤید مراد بودن حجاز یمن آنست که خلافت
 در آن وقت بار من مقدس باشد نه یمن هر چه باشد این نیز اول است بر تقدم بدم کعبه بر موت مؤمنین و لکن باقی میماند

احتمال آنکه این مردم بعد از این باشد زیرا که خروج او شب مرد زلفه باشد و وی طواف کند بر مردم مبنی مگر آنکه بگویند که حج
 جاری ماند بعد از آنکه مردم کعبه و مکه معمور ماند بعد از وی و بعضی گفته اند که مردم او بعد جمله آیات ست قریب قیام ساعت
 تا آنکه حج منقطع شود و نماید در زمین کسیکه اندک گوید و مؤید اوست آنکه زمین مسیحی همه مسلم و خیر و برکت و امن است و کعبه قبله مسلمانان
 است حج بسوی او یکی از ارکان دین است پس عیباید که باقی ماند کعبه ببقا مسلمین و منهدم شود یا رفع قرآن و اشارت بسوی
 آن خواهد آمد تا آنکه تعالی فقها گفته اند چون مردم کرده شود کعبه و العیاذ بالله پس عرصه کعبه در منزلت کعبه است
 خارج اوست و او را استقبال این عرصه مطلقا جائز است اگر چه بالاتراز وی باشد مثل آنکه کسی نماز بر جبل ابوقیس بگذارد و هر که
 نماز بگذارد روی ضرورت که استقبالش کند و شاخص بود بر قدر دو ثلث ذراع از بنا او یا آنچه ملحق باوست مثل عصاره
 یا شجره نابته اگر چه خشک باشد یا تراب مجتمع یا حبه باشد یا سخاکی بود و در آن فرود آید بمقدار مذکور و روزه نمازش صحیح است
 و چنین طواف می باید که خارج از وی کند و الله اعلم فصل چهارم در سند روایانی از ابو لاذ آورده که وی شنید
 رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود سیکون رجل من قریش اخص علی سلطانا ثم یطلب علیه و ینزع منه فیفر الی الروم فیاتی بهم الی
 الاسکندریه فیقاتل الی الاسلام یا فذلک ول اللاحم و در روایتی از وی است سیکون بمصر رجل من بنی امیه اخص بنحوه
 و نعیم بن حماد از عبد الله بن عمرو آورده تفاتکم الاندلس بوسیم فیاتیکم مدکم من الشام فینهرهم الله ثم یاتیکم بحبثه فی
 ثلثمائه الف فقتلواکم بوسیم و اهل الشام فینهرهم الله و از عمر رضی الله عنه مروی است که مروی را از اهل مصر گفت لیا یاتیکم الی
 الاندلس فقتلواکم بوسیم حتی ترکض الخیل فی الدم بینه هم الله ثم یاتیکم بحبثه فی العام الثانی و نیز نعیم بن حماد از ابو قبیل
 آورده که بیرون آمد و روان روزی از نزد مسلم بن مخلد و وی امیر بود بر مصر و گذشت بر عبد الله بن عمرو با استعجال عبد
 او را اند کرد که امیر بسوی منق فرساده است تا کنز فرعون برائی او حفر کنم عبد الله گفت برگرد بسوی
 او و از من بروی سلام بخوان و بگو که کنز فرعون ترا و یاران ترا نیست بلکه برای حبثه است که در سفینه نامی خود بسیار بار
 فسطاط سیر کنند تا آنکه در سنق فرود شوند پس ظاهر کند خدا تعالی برائی ایشان کنز فرعون را و بگیرند از وی چند آنکه
 خواهند و بگویند هیچ غنیمتی بهتر از این نمیخواهیم در جمع کنند و در پی ایشان مسلمانان بر آیند و اینها را و یابند و حق تعالی
 حبثه را شکست دهد و مسلمانان بقتل و اسرایشان پردازند از حربه السیوطی فی خبره و در از بار العروش فی اخبار
 الحبوش گفته که حاکم در سندک از طریق عبد الله بن صالح آورده که گفت حدیث کرد مرا ابو قبیل از عبد الله بن عمرو
 که مروی از اعدا مسلمین در اندلس است او را ذوالعرف گویند و می جمع میکنند از قبایل شرک جمع عظیم و هر که اندلس است
 می شناسد که او را طاقت مقابله او نیست اهل القوا از مسلمانان در سفر نشسته بسوی طبعه میگزینند و باقی مانند ضغف
 ناس و جماعت ایشان که سفر ندارند که بران عبور نمایند و بر انگیزد خدای تعالی او را و پراکنده شود برای ایشان
 بدریا پس عبور کند و عمل یعنی بزکوبی و نه پوست آبی یا سهم هائی او را و به بینند این را مردم گویند الوعل الوعل و بگذرند همه
 مردم در پی او و بگذرد دریا بر حال سابق خود گردد و بگذرد دشمن بر مراکت چون اهل فریقیه ایشان را به بینند همه آنها
 بگریزند و مسلمانان اندلس هم ایشان راه فرار گیرند تا آنکه داخل فسطاط شوند و متوجه شود این عدو تا آنکه نزول کند

در میان ثلوث تا اهرام که مسافت پنج بریدست و آنجا می برآمدی پرکنند و برآید بسوی ایشان راهت مسلمانان بریل و
نصرت دهد خدایتعالی ایشان را بر دشمنان و نهیست خورد و کشته شوند تا موضع نوحه که مسافت ده شب دارد و اول منظر
بجبل و او انی ایشان بیست سال آتش فروزند و ذوالعرف از قتل منفلت شود و باوی کتابی است که نظر نمیکند در آن
مگر که منتهی میشود پس بیاید در آن ذکر اسلام دار کرده شود بدخول در سلم پس آن طلبه بر جان خود در کسیکه اجابت اسلام
کند از قوم او و مسلمان گردد و باز آید در سال دوم مروی از حبشه که او را اسیر گویند و می جمعی عظیم فراهم کند و مسلمانان
از وی بگیرند تا آنکه در آنجا و ما دون او احدی از مسلمانان باقی نماند مگر آنکه بفسطاط در آید و اسیر با جیش خود در سبغ
فرو و آید و رایت مسلمانان بر جسر برای مقابله ایشان بیرون آید و نصرت دهد حق تعالی مسلمانان را بر ایشان پس مقابل
کنند و اسیر نمایند از آنکه بیک سو یعنی حبشی بیک عبا یعنی جامه فروخته شود حاکم گفته موقوف صحیح الاسلام
انتهی در استماع گفته درین حدیث اشکال است چه واقعه ذوالعرف تا حال واقع نشده در مذکور می در کتب تاریخ
نوشته میشود و اگر وقوع او در استقبال گویم نیز مشکل است زیرا که در آن وقت بلکه امروز مسلمانان نیست پس گوییم
ایشان سبغ غیر یعنی چه و میتوان گفت که آنجا مسلمانان باشند که آنها را بر جزیره مقرر داشته اند و چون آن او ان برسد
بگریزند و یکن که وقوع این واقعه بعد موت مهدی و تا کنون در رجوع مردم بسوی شرک باشد و مصر سبب این خلفاء در
بیت المقدس آباد باشد با اسلام درین وقت قبل بدین بیت یا بعد او شود علی با سبق من الخلفاء فی وقت لکن قرطبی در
تذکره گفته که ایشان مهدی و اتباع او باشند و جایکه و محل در آن مثنی کند خبری است که ذوالقرنین از برای همین امر بنا
کرده است چون وقت این واقعه در رسید مروی بگذرند و مرور نمایند و الله اعلم انتهى باب هم در بیان طلوع شمس از مغرب
و خروج دابة الارض و این نیز یکی از اشراط عظیمه قریب ساعت است و ازین هر دو امارت هر چه سابق دیگر شود آن دیگر در پی او
باشد پس اگر آفتاب بیشتر طالع شود و ابر وقت چاشت همان روز بیرون آید یا قریب باین وقت و اگر دایه بیشتر خارج شد شمس
فروانی آن طلوع کند این ابی شیبه احمد و عبد بن حمید و ابو داؤد و ابن ماجه و ابن منذر و ابن مردویه و بیهقی همگنان از
عبد اللہ بن عمر روایت کرده اند که گفت حضرت بن رسول الله صلی الله علیه و آله اول الایات خروج جلاله الشمس من مغربها و
خروج الدابة صحنی فایها کانت قبل طلوع صاحبها فالآخری علی اثرها و گفت عبد اللہ بود که کتب میخواندگان میکنند که
اول این هر دو در خروج طلوع شمس از مغرب است حاکم گفته و الذی یظهر ان طلوع الشمس من مغربها قبل خروج الدابة
و حافظ این مجربا عتماد قول حاکم فرموده و لعل حکمته فی ذلك ان لطلوع الشمس من مغربها ینسب باب التوبة فتجی الدابة
فتیز من المومن و الکافر تکمیل المقصود من اطلاق باب التوبة انتهى و درین باب و فصل است فصل اول در طریقه
شمس از مغرب قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات لیک لانیف نفسا ایمانها ثم یمنی من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا جمیعا
مفسرین بر آنند که مراد باین بعض آیات طلوع شمس از مغرب است و قال تعالی و جمع الشمس القمر فربانی و عبد بن حمید
و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابوالشیخ از ابن مسعود در تفسیر بعض آیات روایت کرده اند که گفت طلوع الشمس القمر من مغربها
مقترنین کالبعیرین القرینین بعده این آیه خوانند و جمع الشمس القمر و ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

حتی تظلم الشمس من مغربها فانها طلعت وراها الناس آمنوا جميعا حين لا ينفع نفسا ايمانها ثم قرأ الآية اخبره عبد الرزاق
 بن مهزيب بن حميد و استه غير الترمذي و ابن المنذر و ابو الشيخ و ابن مردويه و البيهقي و هم ابن مردويه از حدیث خود
 کرده که پرسیدم رسول خدا را صلوات الله علیه آیت طلوع شمس از مغرب می فرمود دراز شود این شب تا آنکه باشد بقدر شب
 و نیز می داند این ابی حاتم از ابن عباس آورده اند که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه آیه تلکم اللیلۃ ان تطول قدر لیلتین یا و ثلاث
 فیستیقظ الذین یحیثون ربهم فیصلون و یحملون کما کانوا اول لایرئی قد قامت النجوم مکانها ثم یقرون ثم یقوسون ثم
 یفنون صلواتهم و اللیل کانه لم ینقص فیضطربون حتی اذا استیقظوا و ایل مکانه حتی یتناول علیهم اللیل فاذا را و ذلک
 ثانیة ان یكون ذلک بن مدی امر عظیم ففزع الناس و طج بعضهم فی بعض فقالوا ما نذا فیفسر عن الی المساجد فاذا
 اصبحوا اطال علیهم طلوع الشمس فلیسوا یتم یظنون طلوعها من المشرق اذ هی طلعت علیهم من مغربها فیضج الناس ضجة واحدة
 حتی اذا مابت فی وسط السماء رجعت و طلعت من مطلعها در رساله حشریه گفته در ماه ذیحجه بعد یوم النحر شب از گرد
 بجه یک مسافر آن ملک دل شوند و بچگان از خواب بیدار شوند و مویشی برای چراگاه شور کنند و هرگز صبح نشود تا آنکه مردمان
 از بیست فلج بیدار شوند و ناله و زاری آغاز کنند و توبه و استغفار نمایند چون در ازمی شب بقدر سه چهار شب
 رسد مردم در اضطراب باشند که ناگاه قرص آفتاب نور قلیل بشکل کسوف قرار جانب مغرب طلوع کند آنوقت بحکس
 نباشد مگر بحدایت حق اقرار کنند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب و از توبه که هفتاد سال راه عرض دارد و
 همیشه کشاده می ماند و در طرف مغرب است بند شود نه توبه کسی پذیرا شود و نه ایمان کسی قبول چون آفتاب همان
 طرف مغرب چندی مرتفع شود که بوقت چاشت میرسد باز بحکم الهی میل یافت کند و بدستور غروب شود و بعد از آن
 روز از طرف شرق بانور و رونق بمعاد خود بر آمده باشد آنرا ابو الشیخ و ابن مردویه از انس آورده که گفت قال رسول
 الله صلوات الله علیه تطلع الشمس من مغربها یصیر فی الامه قردة و خنازیر و طومی الد و این صحیح الاقلام لایزاد فی حسنة
 ینقص من سینه و لا ینفع نفسا ايمانها ثم آمن من قبل الایة و بیهقی از عبد الله بن عمر آورده که صدقه دهند مردم
 ز سرخ و قبول کرده نشود از ایشان و گفته شود که کاش دیر ز می بود و این مردویه از ابن عباس آورده که
 همیشه جاری میشود آفتاب از مطلع خود بسوی مغرب خویش تا آنکه بیاید آنوقت که مقرر کرده است او تعالی بآ
 توبه بندگان خود پس اذن خواهد آفتاب از کجا طلوع کند و اذن طلبد قمر که از کجا طلوع شود پس اذن نشود این هر دو
 و محبوس داشته شوند مقدار سه شب ای آفتاب و در شب برای ما سبب شناسند مقدار حبس این مرد و مگر
 اندکی از مردم و ایشان یقینا بر ارض و جانمان متر آن اند میخوانند هر مرد از ایشان و در خود و درین شب
 و چون فارغ شود از آن و نظر کند شب حال خود دست پس شناسند طول این شب مگر جمله قرآن و ندا کند بعضی
 ایشان در بعضی را و فریاد شوند در مساجد خود و تبرع و بجا و صراخ بقیه این شب مقدار این شب سه ساعت
 بعد بفرستد خدایتعالی جبریل را بسوی شمس و فرود گوید که رب تعالی امر میفرماید شمارا که برگردید بسوی مغرب
 خویش و طلوع شوید از آنجا چه نیست هنوز برای شما زودمانه نور پس بگردید مهر و ماه از خوف روز قیامت خوف

و رجوع کنند هر دو و طالع شوند از مغرب خود پس درین میان که مردم این چنین اند و تفرع میکنند بسوی خدای غروب
 و غافلان در غفلت خویش هستند که ندانند بناوی آگاه باشند که در وازه توبه بند شد و مهر و ماه از مغرب و با طلوع
 نمودند پس نظر کنند مردم و این برد و اسوده شده اند بچو علم نیست ضویر برای ایشان و نه نور فذکک قوله تعالی و جمع است
 القدر و انشاء گفته علم غرابه را گویند یعنی کالغزایین العظیمین و از اینجا است که هر که غراب را بر شتر می بندد او را حکام خوانند گویند
 در صراح گفته علم بالکسرتنگ بار عکمان دو تنگ جامه دان و حکمت المتابع مشد و ته حکام بالکسرتنگ بار بهد علم تنگ بار بر شتر
 و برای کسی تنگ بار بستن استنبی و غرابه بالکسرتنگ جمع در صراح گفته و اظنه معربا انتهى و غرتنگ جامه و نور و یوست در حد
 ام نزع است علم چهار درج پس مرتفع شوند این هر دو همچو دو متر مقرون که نزع میکند هر یک از آنها صاحب در او استبان
 و قیاد بر آنند این دنیا و فاعل شوند در آن از اول خود و بنهد هر زن بار در بار خود را و اما صالحان بر این پس نفع و
 ایشان را شتر بستن ایشان در آن روز و نوشته شود ایشان را عبادت و اما قاسطان و مجاریس سوختن ایشان را اگر
 ایشان آن روز و نوشته شود بر ایشان سبت و افسوس چون برسند مهر و ماه بناف آسمان که نیمه است بیایدین
 را جبریل و بگیرد قرون ایشان را و رد کند هر دو را بسوی مغرب فائب نکند اینها را در مغرب یا تها یعنی مغرب طلوع
 آن روز که جهت مشرق است و لکن غروب کند هر دو را در مغرب آنها که باب توبه است عمر بن الخطاب آنحضرت گفت بآیه
 چه باشد فرمود ای عمر فریده است خدایابی برای توبه در پس مغرب آن از ابواب جنت است او را و مصراع است از
 ذب سرد و مصلح بچو هر اند و در میان این مصراع تا آن مصراع مسافت چهل ساله راه است برای سوار تیز رو و این باب
 کشاده است از روزیکه خدا خلق خود را آفرید تا بامداد این شب نرد طلوع شمس و قمر از مغرب و توبه نکرند از بندگان
 خدا توبه نصوح از زمان آدم تا امروز نکرند که در آمد توبه درین باب پسته رفوع میشود بسوی خدا پس گفت معاذ بن جبل
 ای رسول خدا توبه نصوح چیست فرمود نام میشود بنده برگناهی که کرده است و می کرد از آن بسوی خدای باز عود میکند
 بسوی آن گناه تا آنکه برگردد و شیر در پستان فرمود پس غروب میکنند آن هر دو را جبریل در آن باب پسته بند کرده میشود
 هر دو مصراع و التیام میشود میان هر دو و میگرددند آنچنانکه گویا میان هر دو گاهی شکاف بود و نه خلل و چون باب توبه
 بند شود قبول کرده نشود برای هیچ بنده بعد از آن توبه و سودند او را هیچ حسنه که بکند آنرا اگر آن حسنه که پیش از آن
 کرده است که آن جاری میشود برای ایشان بر ایشان بعد از آن چنانکه جاری میشود قبل از آن فذکک قوله تعالی بجم
 یاقی بعضی آیات ربک لای پس گفت ابی بن کعب ای رسول خدا سلم فدایت یا و ما در و پسرین چه کرده شود با مهر و ماه بعد
 از آن و چه شود حال مردم و دنیا فرمود ای ابی پو شایده شود شمس و قمر بعد از آن صنو و نور پست طالع شوند بر مردم
 و ظاهر شوند چنانکه قبل از آن بودند و اما مردم پس چون ببینند این آیت و عظمت او را اسحاق کنند بر دنیا و با سازند
 او را و جاری کنند در آن نه را و بنشانند روی در خندان و بنا کنند در آن بنیان و اما دنیا پس اگر نریاید برای مردم
 اسپ که سوار نشود آنرا تا آنکه بر پا شود قیامت از وقت طلوع شمس از مغرب تا روز نفع و ظهور فقها گفته اند این شب از
 دو شب بیکروز باشد و در وی همین پنج نماز گزارده شود زیرا که در شب اول خود هیچ نماز نبود چه بعد نماز مغرب

و عشا بخواب فته باشند و در شب یک بار و در صلوٰة تمسبه بجا آرند و این صلوٰة بر قیاس ایام و جلال بجامع طول باشد
 چنانکه قیاس کردند و در زانیر او را بر و ز اول برین تقدیر هر که بخواب فته ست از نماز خود و آنرا نگذارده بروی
 باقتضای پنجگانه قضا نماز نیست که آنرا نگذارده بخت این واضح است و داخل شود وقت نماز صبح روز طلع مهر از مغرب
 بطلع فجر و نماز ظهر بر جوع شمس و وسط سما که این بمنزله زوال است و عصر و مغرب عشا مثل بقیه ایام باشد و الله اعلم
 ابی شیبہ از ابن عمر آورده که گفت اشراق جدا خیار بست و یکصد سال ندر اشاعه گفته کذا فی الاصل المنقول عنه یعنی
 ایقدر باقی باشد در وی عمر قال یکت الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين و باید سنه در وی عبد بن حمید
 عنه ایضا قال یقی شرار الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين و باید سنه و نعیم از وی روایت کرده که برپا نشود عشا
 تا آنکه پرستند عرب چیز را که می پرستند پدران ایشان بست و یکصد سال بعد نزول عیسی بن مریم و بعد و جلال عبد
 حمید از ابو هریره روایت نموده که گفت سر رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة حتی یلتقی الشیخان الکبیران فیقول
 احدهما لصاحبه متی ولدت فیقول من طلعت الشمس من مغربها یعنی دو مرد پیر با هم برخورد و یکی از دیگری پرسد که
 کی پیدا شده وی گوید زمانه طلوع آفتاب از مغرب نیز وی و این ابی شیبہ و ابن منذر از وی آورده اند که همه آیات
 در هشت ماه است و غیر این ابی شیبہ اخراج کرده اند از ابو العالیه که گفت الآیات کلها فی سته اشهر یعنی همه در شش ماه
 باشد و گذشت لو ان رجلا اتج له مهر لم یکنه حتی ینفخ فی الصور در فتح الباری گفته و تبعه فی القاعه که طریق صحیح
 میان این روایات است که مدت همین بست و یکصد سال است لکن اجمدت بسیار نیز بگذرد و بسرعت هر چه تمام تر بر مقدار بست
 و یکصد ماه چنانکه در صحیح مسلم است از ابو هریره مرفوعا لا تقوم الساعة حتی یمکون السنه کالمشهر الحدیث و فیه و الیوم کالساعه
 الساعه کاحترق السطحه اتی و برین تقدیر تقارب مان و تقاصر ایام و دو بار شود یکبار در زمین و جلال و بعد برکت از
 و طول ایام بحالها گردد باز بعد موت عیسی نقصان پذیرد تا آنکه در آخر دنیا باین حال گردد در اشاعه گفته و بند تبهیم
 لم یر من نبه علیه و باشد التوفیق گویم آنچه در فتح و قناعه گفته تقضی است که این مدت بمقدار دو از ده سال از ستمین باشد
 پس اشکال بحال خود دست زیرا که رکوب سپ کرده در دو سال هم میشود و بر تقدیر تسیم و تحمل آنکه مراد بدان رکوب
 برای کروفر در حرب است و این در خیل اصیل می باشد این رکوب عشر و مابعد آن خواهد بود و جمع میان آن میان
 روایت هشت یا شش ماه ممکن نیست و نیز مسانق ادست حدیث سابق ابو هریره حتی یلتقی الشیخان الکبیران فیکون
 کبر و کلانی اهل آن زمان بر حسب سن شان باشد و بران انتاج مهر و رکوب و در سنین معاده تقدیر کنند و اولی است
 جمع باین طور کنند که مدت قلیله نظر بقار مومنین است و یکصد و بست سال برای کفار و اشراق چنانکه روایت سابق
 بعد الاخیار بدان تصریح میکند و مع هذا لا بدست از قول بقارب مان تا چهل سال که در حدیث سابق ابن مسعود
 بقار مومنین واقع شده مقدار چهل ماه باشد و تقدیر استاج مهر و رکوب واضح گردد و معنی قیام ساعت در آن چنین
 بر بحال است که قیام او بر مومنان باشد بموت ایشان و نظیره مانی البخاری ان رجلا سأل عن الساعه فنظر
 الی احدی القوم سنا فقال ان یتنفذ بها عمره لم یمیت حتی تقوم الساعه علماء گفته اند مراد ساعت حاضرین است نه ساعت

عامه خلق و لکن تاویل روایت ثمانیه شهر و شصت و شش شهر اگر بصحت رسد قطعاً واجب است قف اختلاف کرده اند در آنکه چون
 این حال شود و نیت بعد از وی نیت گردد و تا آنکه این امر نیتش شود و نواتر او منقطع شوند خبر از آن بدرجه احاد رسد پس هر که
 در آن چنین اسلام آورد و توبه کند از وی این توبه مقبول شود یا نه ابواللیث سمرقندی در تفسیر خود از عمران بن حصین آورده
 که عدم قبول ایمان و توبه نزد طلوع است هر که بعد از آن مسلمان شود توبه کند توبه او پذیرفته شود حافظ در فتح الباری گفته آنچه
 احادیث ثابته صحیح و حسان بر آن دلالت میکنند آنست که قبول توبه بر غایت طلوع شمس از مغرب است مفهومیست آنست
 که بعد از آن قبول نیست بلکه در بعضی روایات تصریح بعدم قبول آن چنانکه احمد و طبرانی از مالک بن یحیاء و معاویه و
 عبدالرحمن بن عوف و عبدالمنذر بن عمرو مروفا آورده اند لا تزال التوبه مقبولة حتى تطلع الشمس من مغربها فاذا طلعت طلعت
 کل قلب غیره کفی الناس العمل در حدیث سابق ابن عباس است ترو این مرد و یه فاذا اخلق ذلک الباب لم تقبل توبه
 توبه و لا تنفع حسنة و ترو نعیم بن حماد است از ابن عمر و فیما یدیم منسباً یا ایها الذین آمنوا قد قبل منکم بالیا اللذین کفروا
 قد اخلق عنکم باب التوبه و جفت الاقلام و طویت الصحف و از طریق زید بن شریح و کثیر بن مره آمده اذ اطلعت الشمس
 من المشرق طلع علی القلوب فیها و ترشح الحفظه و ترو الملائکه ان لا یکتبوا عملاً و عبد بن حمید و طبرانی بسند صحیح از عایشه
 عنها آورده اند اذ خرجت اول الآیات یعنی طلوع شمس من مغربها طرحت الاقلام و طویت الصحف و جفت الحفظه
 و شهدت الاجساد علی الاعمال و عن ابن مسعود قال لایة التي تختم بها الاعمال طلوع الشمس من مغربها حافظ گفته این آیه
 بعضی می شنود بعضی میکنند و همه متفق اند بر آنکه چون چهار مغرب آید باقی بر بند شود و بعد از آن مفتوح نگردد و این خلعت
 طلوع او خست بلکه تا یوم قیامت ممتد شود گویم و مؤید اوست اقتاد بن بلیس در سجده نزد طلوع او و او را بکش
 چندی نمیرد تا آنکه فارغ شود از عمل کاسیاتی **فصل دوم** در بیان اول آیات در بعضی روایات آمده که اول آیات
 طلوع شمس از مغرب است و در بعضی خروج دجال را و در بعضی ظهور نار را که حاشا مردم بسوی محشر
 شان باشد اول آیات نشان داده اند حافظ ابن حجر فرموده طریق جمع آنست که دجال اول آیات عظام مؤذن بتغییر
 احوال عامه در ارض است پس منافی تقدم مهدی بر دجال نباشد و این تغیر منتهی شود و بیوت عیسی بن مریم و بعد
 از وی بوقطانی و غیره و طلوع شمس از مغرب اول آیات مؤذن بتغییر احوال عالم علوی است و این منتهی شود و بقیام
 ساعت یعنی و او را همراه اوست گویا هر دو یک چیز اند و خروج نار اول آیات مؤذن بقیام ساعت است انتهی و بعد جمع
 حسی حرم الله تعالی و دلالت میکنند بر آن آنچه در بعضی روایات آمده و آخر ذلک یعنی الآیات نار تحت الناس لی محشر
 و نعیم پس بنی منبدا آورده که گفت اول آیات روم است باز دجال سوم یا جوج و جوج چهارم عیسی بنی چهارم بودن عیسی
 باعتبار تارخوی از یا جوج و ما جوج است اگر چه باعتبار نزول او مقدم بر وی است و باین اعتبار ثالث میشود و رابع و
 باعتبار آخر رابع است پنجم دخان که حدیث و سیاق بیانه ششم داب و شتردن او باعتبار آیات ارضیه است و هر که طلوع
 شمس یا شمرده پس این نیز مؤید جمع حافظ است و لکن اگر میگفت که این سنتین شود و بخروج داب و بدلیل قول وی که عیسی
 بمیرد اولی و صحیحی بود و بودن روم اول آیات حقیقی است و بودن دجال اول اضافی زیرا که وی انظر است از روم و

مردم نظر با قیاس نیست صاحب شاعری درین مقام تبصره نوشته و در آن قوله تعالی یوم یاقی بعضی آیات ربک الی آخر الایه
 ایراد کرده تقریر اشکالی نموده و اجوبه آن تحقیق تمام از تفسیر بیضاوی و تفسیر کورانی در رد کشف و مذسب عنزال او
 آورده و حواله ابو اسعد نموده و اجوبه او را مانا نکات بیانیه خطابه گفته و مدح اجوبه بیضاوی کرده و از صاحب تصانیف نقل
 آورده و خود هم اشارت ببعض اجوبه جدیده نموده و بعد نوشته که و بعضی متأخری محقق العجم علی بنده الایه رساله سبب طه
 لسان المناطقة فی فیها بالعجب العجاب کشف فیها عن وجه المقصود العجاب گفته و بعضی المحشین علی البیضاوی میساخته
 اضطراب انتهی چون محل این اشکال تقریر جواب و کتب تفسیرت درین مقام ایرادش ضرور نیست و تعین حماد در متن و حاکم
 در مستدرک از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت لبث نکلت یعنی مردم بعد یا جوج و ماجوج تا آنکه بر آید آفتاب از مغرب و
 خشک شود خاکها پیچیده شود نامها و قبول کرده نشود توبه از احدی و بیفتد بلیس سجده کنان و ندا کنای بار خدا من سجده
 میکنم براق بر که خواهی تو و فراهم شوند بسوی او شیاطین و گویند ای سید ما بسوی کدام یک فرع میکنی وی گوید
 سوال کرده بودم رجب در آنکه مهلت و بد مرثا روز بعثت پس مهلت داد مرا تا روز وقت معلوم و بر آمد آفتاب از مغرب
 و این روز وقت معلوم است و ظاهر شوند شیاطین بر روی ارض تا آنکه بگویند مرد این قرین من است که اغوا میکند مرا پس محمد
 خدا را که رسوا کرد او را و افتاده ماند بلیس در سجده گریه کنان تا آنکه بیرون آید بسوی او و بکشد او را وی در سجده
 باشد و این و ایت دلالت دارد بر تاخر و ایه از شمس تمتع کند سو مانا بعد چهل سال تمنا کنند چیزی را مگر آنکه داده شود
 تا آنکه تمام شود چهل سال بعد و ایه پسر محمد و کند در ایشان مرگ و شتابی کند و هیچ مومن باقی نماند و همین کفار با تندی آنها
 کنند در طرق همچو بهائم تا آنکه جماع کنند مرد مادر خود را در میان راه بر خیزد یکی از وی و فرزند آید یکی و افضل ایشان کسی باشد
 که بگوید اگر کناره میکردید شما از راه بهتر می بود پس این چنین می شده باشد و پیدا نشود احدی از نکاح بعد عقیق سازد خدا
 تا آن را تا سی سال و همه اولاد زنا شرار مردم باشند و بر ایشان برپا شود قیامت طبرانی و ابن مردویه از عمر بن
 لعاص آورده که گفت چون بر آید مهر از با ختر بیفتد بلیس سجده کنان ندا کند و چهار نماید الهی مرئی اسجد لمن شئت و فراهم
 نیند بسوی او زبانیه او و گویند ای سید من این چه تضرع است وی گوید انما سالت ربی ان ینظر فی الی یوم الوقت
 المعلوم و هذا الوقت المعلوم و بیرون آید و ایه الارض از شگافی که در صفاست اول قدم که بنهد در انظار کینه نهد و بیاید
 بلیس او بشکند او را یعنی بکشد قحف در طلوع شمس از مغرب دست بر اهل بیت و بر هر که موافق ایشان است بگویند
 آیه ذاب جزان از فلکیات بسبب انده مقتضیات او مختلف نمیشود و تغیر عیسی علیه بدان راهی باید که مانی گفته و قوا عدم
 منقوخته و مقدماتهم منبذت و علی تقدیر تسلیمها فلا امتناع من انطباق منطقه البروج علی المعدل بحیث یصیر المشرق مغرب
 و ان مغرب باشد قانتهی گویم این جواب بمهمات خصم است و در نه نص کتاب سنت در ما سخن فی حجت نیره بس است گویم ^{فظ}
 عبد الرحمن بن عبد القادر بن همدی الهاشمی العلوی را در حدود سنه یازده صد و چهل و چهار هجری از اول آیات
 که قبل ساعت ظاهر شود مثل رخا و دایره و طلوع شمس از مغرب نزول عیسی و یا جوج و ماجوج و صنوف ثلاثه که یکی
 مشرق و دوم در مغرب و سوم بجزیره عرب شود و نار خارج از زمین و کت و جبال و غیره پرسیده بود ندان ایشان

بجواب سوال مذکور فتویٰ نوشته اند چون از کتب معتبره و افراد و ایرادش بعبثها درین فصل مناسب قناد
میگوید آیات التی بین ید می الشاقه او کما علی الحقیقه كما جاز فی حدیث الحاکم و البیهقی و افقی به الحافظ ابن حجر العسقلانی
و تبعه الحافظ السخاوی و غیره خروج الدجال من قبل المشرق جز ما کما قاله الترمذی فی الدیبا جہ و ابن حجر سمرانی الفتح کتب جاز فی
روایت من خراسان فی اخری من اصبهان میکت فی الارض اربعین یوما مسہما یوم کسنته و یوم کجہہ حسابا ایامہ کما یاکم و یطو
الارض کلہا خلا مکتہ و الحدیثہ ثم نزول عیسی بن مریم علیہما السلام فی منزل کما فی الحدیث عند المنارة البیضاء شرقی دمشق و یخرج
الدجال ببابل عند بیت المقدس میکت فی الارض اربعین غاما و فی حدیث ابن عمر انه میکت خمساً و اربعین سنة و فی خلا
بہ الاربعین یخرج یا جوج و یا جوج و ہم قیل من لد آدم من غیر حوی و قیل من فریة نوح و قیل غیر ذلک لم یات فی ہذہ کتبہم فی
شیء بل ظاہر الاحادیث انہم یجربون ان یتوسطوا الارض و یقرؤوا بیت المقدس یقبلہم اللہ بالنعف ای الدو و الذی یدخل انہم
ثم بعد ذلک بیوت عیسی ثم یطلع الشمس من مغربہا و لا تنزل طالعة ذلک الیوم الی ان یصل الی کبد السماء ثم نزول و تنزل
المغرب الی من مطلعہا و یطلع بعد ذلک الیوم من المشرق کعادتها فان قلت جاز فی روایت اول الآیات طلوع الشمس من مغربہا
فکیف یكون اسناد ذلک قلت ہو اول الآیات باعتبار وہو آیت الآیات العظام السماویة المؤذنة بتنزل الخاتم و نزول ای
خارج علی مجاری العادات المألوفة و ما خروج الدجال ہو اول حقیقہ او ہو اول الآیات الارضیة العظام المؤذنة بتغیر الاحوال
العامة فی معظم الارض ثم بعد طلوع الشمس من مغربہا یخرج الذبہ کما قال الحاکم خروجا صغری کما فی صحیح مسلم قال الحافظ ابن حجر
السخاوی و الحکمتہ فی ذلک ان یطلع الشمس من مغربہا یعلق باب التوبة فمخرج الدابة تميز المؤمن من الکافر تکلیما للمقصود
من غلاق باب التوبة و خروج الدابة قیل من ہدیة لوط و قیل من بعض اودیة تہامة خارج مکتہ و قیل من مکتہ و ہو المشہور ثم
اختلف فقیل من صدد بالصفا و قیل بالمروة و قیل من شعب جبار و یجمع بین ہذا الاقوال با جاز فی الاحادیث المرفوعة و الموقوفة
کما قال الحافظ السخاوی و غیرہ من انہا تخرج ثلاث خرجات الاولى من اقصی البادية و لا یدخل ذکرنا القرية یعنی مکتہ ثم یکتب
طویلاً ثم یرجع مرة اخرى دون تلك ای من بادية قریبہ من تلك البادية فیجئ ذکرنا القرية یعنی مکتہ الثالثة خروجا العاک
لکل الخلق من مکتہ فیتسم المؤمن فیصیب ہبہ و یتب بین عینہ سون و یسم الکافر و یتب بین عینہ کافر فیسود وجہہ و تطوف
للارض کلہا ثم الدخان و میکت فی الارض اربعین یوما کما فی الحدیث من روایت حذیفة مرفوعة و نعم الارض فی اخذ بانفاس
للكفار و یاخذ المؤمن کھیئة الزکام و انما یكون قریبا من قیام الشاقه و اما الحسوفات الثلثة فالذی بالمشرق ہو ما وقع
بعراق العجم کما قال ابن الجوزی و غیرہ واقرة علی صاحب الدیبا جہ و السخاوی و غیرہ و الذی بالمغرب ما وقع بقرب لاندس
من بلدة تسمى نخونا کما قالہ ایضا و اما الذی بجزیرة العرب فالمراد بہا هنا الحنف الذی یقع ببیدار من الارض و فی رواق
ببیدار من الحدیثہ یقع بالجیش الذی یغزو الکعبۃ قالہ الحافظ الدیمیری فی شرح ابن ماجہ قال العلماء والمراد ببیدار من
المدینة ہو الشرف ای المحل المرتفع الذی قدام ذی الحلیفة جہت مکتہ و اللہ اعلم و یرجع اکثر ہذہ الآیات و الناس کما ہم
او اکثرہم من مسترأة القران و غیرہ لکن بعد طلوع الشمس من مغربہا کما فی الحدیث یبعث اللہ ریحاً الین من ارجح فیقبر
ارواح المؤمنین ثم یبعث الناس کما یحرق حتی قال صلعم کما فی الصحیحین ینہا جوں تہارج السحرا می یثسا فدون و یثقا فدون ثم یخرج

نه آيات كلها كما في صحيح مسلم تاريخ من فخره عند تسوق الناس في محشرهم اى ارض محشرهم بميت معهم اذا اتوا و
 قيل معهم اذا اتوا ثم تنفتح في الصور المنفحة الاولى فيموت كل المخلوق ويكثون اربعين عاما كما في الصحيحين ثم يفتح في الصور المنفحة
 الثانية فيقوم المخلوق للعرض والحساب ان قلت قول مسلم آخر الآيات النار التي تخرج منها في رواية اول شرط الساعة نار
 تحشر الناس قلت لا منافاة بينهما لانه اخرج حقيقة واول بالنسبة لحوال المشاة اى المبعث اذ يقع بعدها النسخ في الصور
 وقيام الناس للموقف فهذا جواب تضمنه السؤال المشد علم بحقيقة الحال انتهى كلامه **فصل** سقوطهم در بيان در اية الاما
 قال الله تعالى واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض الآية اهل تفسير گفته اند اين وقتى شود كه امر معروف ونهى عن
 المنكر نكند بپيضاوى گفته اودنى وقوع معناه وهو ما وعدوا من البعث والعقاب بن سعاد گفته اذ انما الطما ودر باب
 العلم ورفخ القرآن اخرجناهم دابة من الارض تكلمهم من الكلام ومو يد اوست قرارت او اين كلمه را بلفظ تنهيم وقرى تحت
 د اين تكلم بطلان ساز او بيان باشد جز اسلام وبعض گفته اند مشتق از كلمه استبحنى جرح و زخم و تفصيل برامى تكثير باشد و مؤيد
 دوست قرارت دى تكلمهم بفتح وسكون و تسمى ترجمه و ابو اسحاقى از ابن عباس پرسيد كه تكلمهم او تكلم فرمود هر دو كار كنند
 با همون سخن نمايد و كافر از سخن سازد و گذشته كه اين د ايه همان جسامه است و بپيضاوى وغيره بدان جزم نموده و قرارت
 كوفيان يعقوبان الناس بفتح هزه است و باقيمان بحسره هزه خوانده اند براى كه حكايت معنى قول ابراهيم اقول اوست بدين است
 آنچه بيايد كه وى ندا كند باعلى صوت خود ان الناس كانوا باياتنا ليو قنون يا استيناف است و علت برامى خروج او
 يا علت برامى تكلم او بر قرارت كسر يا علت بجزن جار بر قرارت مستح اى انما اخرجنا لان الناس كانوا و انما تكلم لان الناس
 كانوا و ابو العالیه گفته وقوع قول سد باليهان و توبه است و برين تقدير در كتاب كرم نيز اشارت باشد بسوى تاخر د ايه
 طلوع شمس من المغرب براى كه وقوع قول باوست و اما عليه و نسبت در خروج و ابراهيم در حليله و از ابن عباس آمده كه او را گردن
 دراز باشد و پيچيد او را هر كه در شرق است چنانكه پيچيد او را هر كه در مغرب است و او را روى مست مثل روى انسان
 و منقارى است همچو منقار طير پشم دارد و زغب است و ابو هريره گفته انها ذات عصب ريش در صراح گويد عصبه پى عصب
 جمع معصوب سخت گوشت و ابن عباس گفته انها ذات و برور ريش پشم و پر در و و فيها من كل لون لها اربع قوائم يعنى
 رنگ ارد و چهار پا يست و ابن عمر گفته انها زخا ذات و برور ريش يعنى صاحب موى زرد و كوچك است و حذيفه گفته
 انها سلمة ذات و برور ريش لى بلكه طالب لا يفوتها اى يعنى تيز روست ندر يابد او را طالب فوت نشود او را نارب
 يعنى كزنده و على كرم الصد وجهه را گفتند كه مردم گمان ميكند كه تو دابة الارض هستى فرمود و الله و ابراهيم موى كو
 زرد باشد و مرا خود پر و زغب نيست و او را سم باشد و مرا سم نيست و دى بيرون آيد و دنده مثل سپ تيز روست با
 و هنوز و نملث او هم بيرون نيامد و از عمرو بن علاص مروست كه سر او باسمان سايد و بيرون نيايد پامى او از زمين ج اين
 گفته انها تخرج كجبرى الفرس ثلاثة ايام لم يخرج نملثها و اين قريه بر ايت سابق روى از على است و ابو هريره گفته ان فيها
 من كل لون ما بين قريتها فرسخ للراكب ليجد عيني ميان هر دو شاخ او مسافت يك كره است برامى سوار تيز روست و اين
 عباس گفته انها مولى ذات زغب و ريش فيها من اللون الدواب كلها و فيها من كل امه سيما و سيما ما من نده الامه انها

حکم الناس بلسان عربی بین تکلمهم بکلام یعنی در وی رنگ همه چو پایها باشد و علامتی در پشت باشد از بر است و علامت او
 ازین است آنست که سخن کند ایشانرا بکلام ایشان بزبان عربی و وضع در شام گفته بپای کوی که الگویند یا اول چیز که
 بیرون آید از آن قال فی النهایه گویم در صراح گفته زغب چو زبانی زرد و مو و از زغب شعر از آنست بعد از کحلن و از زغب الف
 طلح ریش بزبانه الام انتهی و از این زیر مرده است کروی و صفت کرد و او را در گفت سرش سرگاو است و چشم او چشم خوک
 و گوش او گوش فیل و شاخ او شاخ ایل یعنی ز کوهی و گردن او گردن نعاس یعنی شتر مرغ و سینه او سینه اسد یعنی شیر
 و رنگ او رنگ پلنگ خاصه و یعنی میان تپی خاصه گریه و دم او دم بز و پانتهی او قوام شتر و گذشت از این عباس که زوئی
 روحی انسان و منقار او منقار طیر باشد و در میان بر دو مفصل از وی و دوازده ذراع باشد زسی نقش طرازی قدرت
 که چندین صورت در یک سیکر جلوه گر گردانید و عاصم بن حبيب بن اصبهان گفته شنیدم علی کرم الله وجهه را بر منبر میفرمود
 ان دابة الارض تاكل بغيرها و حکم من استها یعنی طعام از زمین خورد و گفتگو از جای بیخالی کند و از حسن رویت که
 سوال کرد او تعالی را که بنماید بوی دایه را پس بیرون آمد سه روز و شب میرفت در آسمان و دیده نمیشد یکی از طرف او
 پس دید موسی منظر فظیح و گفت ای رب در فرمایان را و باز گردان پس رد کرد او را و آن اسیرت او پس با وی عصا
 موسی و خاتم سلیمان بن داؤد باشد و با او بلندند اندک که ان الناس کلنا باياتنا فلو نوداغ دهر مردم مومن و کافر را
 اما مومن پس دیده شود روحی او همچو ستاره درخشان و بنویسد در میان بر دو چشم او لفظ مومن و اما کافر پس برنگار
 بیان بر دو چشم می نکتد سیاه کافر و در روایتی آمده فلقی المومن فتشبه فی وجهه و اکتد قبیض بها وجهه و تسم الکافر و اکتد
 تسو لها وجهه در صراح گفته و کتد خجک لقطه یقال فی عینه کتد انتهی و در روایتی آمده و ارضی تغرق الناس عنها شتی و
 و ثبت عصاة من المؤمنین و عرفوا انهم لن یعجزوا الله فبدأت بهم فجعلت وجوههم حتی جعلتها کالها الکوکب الدرری و ثبت
 فی الارض لایدر کها طالب لایجو منها نار حتی ان الرجل لیسوف منها بالصلاة فتاتیه من خلفه فتقول یا فلان لان
 فصل فیقبل علیها فتسمه فی وجهه ثم تطلق و یشتک الناس فی الاموال و یصطخبون فی الامصار یعرف المومن الکافر
 بالعکس حتی ان المومن یقول یا کافر ارض حتی و حتی ان الکافر یقول یا مومن ارض حتی یعنی مردم از وی جدا گردند و گروه
 مسلمانان ثابت ماند و بشناسند که ایشان خدا را عاجز خوانند کرد و شروع کنند و به مسلمانان در روی ناسی شان همچو
 اختر درخشان شود و در همه زمین گردش کند هیچ جوی ندهد و اینها بدو پیچ گریزند از وی نجات نیابند تا آنکه مردی
 پناه بنماز برده باشد وی از پس او آمده بگوید انکما از بیگداری چون غازی متوجهی شود در روی او داغ و دود برود
 و مردم در اموال و صحبت شریک یکدیگر شوند در اموال و بلاد مومن کافر را و کافر مومن را بشناسد مومن گوید
 ای کافر حق من او کنی و کافر گوید ای مومن حق من بدی و در روایتی آمده که بیزدن آمده است او از کند و بشنود آنرا
 هر که میان خافقین است و در صراح گفته خافقان مشرق و مغرب و در لفظی آمده رو کند بخاور و آواز کند آنچه نماند
 آنرا پسته رو کند بشام و صرخه نمانده بر آرد بجهه مستقبل مغرب شود و صرخه نمانده کند و رو کند بسوی زمین و آواز کند
 آوازیکه برسد بخاور و در روایتی آمده که باقی نماند مومنی مگر آنکه نکتد بند در مسجد وی یعنی جای سجده پیشانی است

بمصافی موسی گفته سفید و فاش شود این نکته تا آنکه درخشان شود بوی روی او و مانند هیچ کافر گرانده نوحه سیاه بند
 در بوی او بنجامت سلیمان نمایان شود این نوحه تا آنکه سیاه شود بوی روی او تا آنکه خرید و فروخت کند مردم را سوا
 با آنکه کم ذایا برین و بکم ذایا کافر یعنی این چیز بچهره از زرد و سفیدت او چیست و وی بگوید بگیر این را ای مومن مومن گویند
 این ای کافر و در روایتی آمده که بیاید کافر را و وی نماز میگذارد در مسجد پس بگوید که این نماز از حاجت تو نیست این
 نیست مگر عادت و بشکن او را و بنویسد میان هر دو چشم او لفظ کذاب گذشت که وی بکشد ابلیس او بشکن او را
 و اما خروج او پس وارد شده که او راسته خروج در هر باشد یکبار از اقصای بادیه برآید و در روایتی از منتهای آن
 و داخل نشود ذکر او در قریه یعنی مکه باز پنجاه اند زمان در از باز بیرون آید بار دیگر کمتر از اول و عالی شود و ذکر او
 در اهل بادیه و در آید ذکر او در قریه یعنی مکه آنحضرت فرمود صلعم باز درین اشتهار که مردم در اعظم مساجد از روی حرمت
 بر او تعالی و اگر م آن باشند یعنی مسجد حرام نترسانند ایشان را اگر آنکه وی میبرد میان رکن و مقام و می افشاند
 بر سر خود خاک را پس متفرق شوند از وی مردم جدا جدا این چنین وارد شده است از ابن عباس حذیفه و بعضی طرق حدیث
 حذیفه صحیح است و نیز ابن عباس گفته که بیرون آید دابره از بعضی او و یه تهامه یعنی در بعضی خروج خود و اول در خروج او آن
 است ابو هریره و ابن عمر و عایشه گفته اند که آنها تخرج با جیاد و ابن عمر از آنحضرت صلعم آورده که فرمود می بینم جای
 که بیرون آید از وی دابره و آن جای روی شگافی است که در صفاست و هم ابن عمر گفته که خروج او از صفا باشد
 منی و بامداد کنند میان سر و دم او نلغز و نلغزنده و نه بیرون آید بر آینه تا آنکه چون فارغ گردد وی از آنچه امر کرده
 خدا تعالی هلاک شود و نالک و نجات یابد ناجی و اول قدم که نهید در انطاکیه باشد و در بعضی روایات است که از مرده
 بیرون آید و در بعضی از مدینه قوم لوط و در بعضی از و راه که جمیع میان این روایات دو گونه است یکی آنکه او راسته
 خروج باشد پس در یک خروج از مدینه قوم لوط برآید و بروی صادق است که از اقصای بادیه برآمده است و در بعضی
 خروج از بعضی او و یه تهامه برآید و صادق است بر آن که از و راه که یابین برآمده چه حجاز میانی است و لهذا کعبه را
 یانیه گویند و در نوبت اخیر از مکه برآید و بنا بر عظم جبهه و طول او میتوانند که از میان مکه و صفا و اجیاد بیرون آید
 بقدر سه روز یا زیاده مکث خواهد کرد و درین عین صادق است که گویند از مرده برآمده از صفا یا از اجیاد یا از مسجد
 دوم آنکه از جمیع این مکن بیرون آید در یک آن بطور خرق عادت در صور مثالیله و این معنی است بر ثبوت عالم شاک
 محسوس فتوی داد سیوطی در باره دو مرد که سوگند خوردند هر دو بطلاق مضمون هر سوگند آنکه شیخ عبدالقادر
 طحطاوی نزد او در شب احدیین خفته بانکه این طلاق واقع نشده از هیچکی از آن دو مرد و گفته که این مسئله از قیام
 واقع شده بخلاف در آن بعد حجت قوی داده اند انتهی در اشاعه گفته بعهده ابن علان را دیدم که در تفسیر خود می
 بصیاء البیبل گفته بالفظه و تقدیر تخرج فی کل بلداته مما هو یثبوت لتتوعمانی الارض ولیست واحده فدایه علیها
 انقول اسم جنس انتهی و چون قائل شوم بتجدد صور مثالیله از قول بحسیه اغنا می شود انتهی کلام الاشاعه گویم و چه سوم
 آنست که وی با این همه جبهه عظیمه که دارد سریع السیر است بغایت درجه چنانکه گذشته که خروج او مثل دویدن است

ماهه روز باشد پس بکین که این خروج واحد آمده از جای خاص یا ستر جای تنگ یا شب و در قسردت و اول
 زبان در اکثر مواضع و بدن او اتفاق افتد هر که او را در جای بیند آن جا را محل خروج او بیان کند در واقع خروج
 او بزرگی خاصی نباشد و سودا دست خروج او هنگام شام و شب سنی در ساله چشمه گفته روز دم آن یعنی از طلوع
 شمس از مغرب که مردم در آن میان باشند که صفایک بجانب استقی که بیت بزرگ شق شود و از آنجا جانور تا در شکل هر
 آید و سابق یکبار در ملک بین یکبار در بخار چه ظهور او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غایب شده باشد
 و این مرتبه سوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل مشابهت بهفت جانور دارد در رویش چون چهره آدمی
 و پایش چون پای شتر و گردنش پایال چون یال سبب دمش چون دم گاو و کفایش چون کف آهو و شانهایش چون
 شانههای گوزن و دستهایش چون دستهای بوزینه و بفصاحت گو یا باشد در یک دست او عصائی
 حضرت موسی و در دست دوم خاتم حضرت سلیمان و در جمیع بلاد سپر کند بسببعت تمام هیچ جوینده نتواند شقی یافت
 هیچ گزینده از دست او ربانی نیابد و هیچ خزنده از دست او پناه نبرد بر هر کسی نشانی زنداگر صاحبان است بعضا
 حضرت موسی علیه السلام بر پیشانی او خطی نورانی کشد که تمام چهره از نور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد بخاتم
 حضرت سلیمان بر بینی یا بر گردن او چهره سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره مکر و نخل بینی رونق شود تا آنکه بر یک دست خود
 جمع میکنند ایمان و کفر هر یکی بر دیگری هویدا باشد این جانور را طایفه الارض میگویند چون ازین کار فارغ نشود
 غایب گردد اتمی و الله اعلم و بامد التوفیق **باب نهم در بیان دخان و باره و ناریکه از قعر عدن بر آید و این**
بجی از اشراط ساعت کبری است و درین باب فصلهاست فصل اول در بیان دخان و باره و حذیفه بن اسید گفته
طبع علینا رسول الله صلعم و نحن نبتذکر فقال ما نذرون قال الساعة یا رسول الله قال انهم ان تقوم حتی تر او قبلها عشرا ت
قد کالدخان و الدجال احدیث اخرجه مسلم و الترمذی و ابن ماجه و روایت کرد حذیفه از آنحضرت صلعم که این دخان که نخله
ده علامت قیامت است چهل روز در زمین بکشت کند و در روایتی آمده که انفاس کفاله بگیرد و مومنان را بر بیست زکاک
اخذ کند و گذشت که نزد بلاک یا جوج و ماجوج دخانی بیاید و سه روز بایستد پس ختمی که این همان دخان باشد یا غیر
ولکن لابد است که پیش از یزید باشد چه بعد یزید خود مومنی باقی ماند و نزد دخان مومنین یافته شود چنانکه صریح عبارات
ست و منبای صحیح طیبیه تقبض روح کل مومن جرجوع الناس لی جباة الاوثان و دین اباهم در رساله شریه گفته دخانی
عظیم در آسمان نمودار شود و بر زمین فرود آید مردم را تنگ سازد و مومنان را زکام و تشنگی دماغ و آواز و کدورت
حواس لاحق شود و منافقین کافرین را بهوشی بیدار آید و بعضی در یک روز و بعضی در روز و بعضی در سه روز
با قیامت آیند تا چهل روز دخان پدیدار ماند بعد از آن آسمان صاف شود اتمی بمسلم غیر از عایش آورده اند که
گفت نمیرود روز و شب تا آنکه پرستیده شود لات و عزری جز خدا احدیث و در وی است فیبعث الله ریحا طیبیه فیصیب
بها کل مومن فی قبده شقال حبه من ایمان فیصیب من لا یر فیهم فیروز چون الی دین اباهم و این را شامدی است از حدیث
بن اسید و احمد و مسلم از ابن عمر آورده که پسته بفرستد خدا یعنی بعد موشه عیسی بادی سرد از طرف شام پس

بر روی زمین هیچکی که در دل او برابر ذره از ایمان باشد مگر آنکه قبض کند او را تا آنکه اگر یکی از ایشان در جگر
کوه در آید این باد بروی داخل شده قبض روح او بکند و باقی مانند شرار مردم در خفت طیر و احلام سباع نه
معروف را شناسند و از سنگها بکار کنند و متمثل شوند برای ایشان شیاطین گویند شما قبول نمیکنید آنها بگویند
چه میفرمایید پس هر کسند ایشان را بعبادت بتان پرستند آنها را و ایشان را درین حال نذوق بسیار و عیش خوب باشد که ناگاه در صوبه برسد در آنجا
گفته این سنا فی قتل و اید بر اطمینان است بحسب ظاهر و یکین با وجود چنین گویند که این شیطانها غیر طیبینند و احدی مسلم و زیدی از نواس این سبجان
کرده اند که فیما هم که کل ذبعت الله ریحا طیبه فاخذهم تحت اباطهم فقبض روح کل مؤمن و مسلم و یقی شران من شیطانها چون فیما این
تبارح اسحر فعلیم تقوم الساعة یعنی این با وزیر بغل ایشان را بگیرد و ازان بگیرند و مردم بد باقی مانند و چون خزان
زنان بر جهنم و ساعت برایشان قایم شود و ازان مسعود گذشته که مومنان تمتع کنند بعد دایه چهل سال بعد
در ایشان هرگ آید و شتابی کند و موسی مانند و کفار تبارح در طرق مثل بهائم کنند و احدی مولود از نکاح نشود و
زنان تا سی سال عقیق شوند و بگمان ولد از نابترین مردم باشند و علیهم تقوم الساعة و حاکم از ابو هریره آورده
بر انگیزد خدا تعالی با وی از طرف زمین نرم تر از ریشم نگذارد و احدی را که در دشتش بر آید و آنه از ایمان باشد مگر که
قبض کند آنرا سناوی در تخریح احادیث مصابیح گفته جواب در اختلاف این هر دو روایت یعنی در زیدین ریح از طرف شام
و از طرف یمن آنست که این هر دو ریح شامی و یمانی اند و ابن ماجه از حذیفه بن الیمان روایت کرده که گفته شود اسلا
چنانکه گفته میشود آن جامه تا آنکه دهنش نشود که روزه چسبیت و نماز کرام و نسک صدقه چه و باقی مانند طائفه ناز
مردم سیخ کبیر وزن پیر سال گویند آبا خود را برین کلمه یافته ایم پس نام میگویم مردی حذیفه را گفت این کلمه چه اغنا
کند از او شان حذیفه از وی اعراف کرد وی بازا عاده سوال نمود بار دوم و سوم پس حذیفه در بار سوم گفت
نجات دهد ایشان را از آتش و زرخ و احد بسند قوی از انس صنی الله عنه آورده که لا تقوم الساعة حتی لا یقال
فی الارض لا اله الا الله و این حدیث نزد مسلم نیز هست لیکن بلفظ الله الله و درین حدیث دلالت بر آنکه
بشرار در حدیث همان کسانند که لا اله الا الله یا الله الله گویند و مادام که در نوع انسانی کسی هست که کلمه طیبه بگوید
ساعت قائم نمیشود و قیام او نخواهد بود مگر بر کفار که نکاح را شناسند و نه از نکاح متولد شوند بلکه بهائم در صورت
انسان باشند و در حقیقت انسان نیستند و اولنگ کالا نعام بل هم اضل است اینک می بینی خلاف آدم اند
نیستند آدم خلاف آدم اند شیخ ابن عربی حاتم در مصوص بنیل فص شیت فانه ذکر کرده و در اشاعه آنرا مع کلام
شرح او جاتی روح آورده و می قال روح و علی قدم شیت علیه السلام بل علی قلبه فی التهنی للتحلیات الذاتیة و العطا یا
الوہیة یکون آخر مولود یولد فی النوع الانسانی لان مراتب لوجود و رتبه فلکان شیت علیه السلام کان اول مولود
من سلسله اولاد آدم المتبینه الینا یعنی ان یکون آخر مولود و ایضا کذلک لنتم الدورة بانطباق آخرها علی او کها و هو
حالی اسراره من علومه و نجلیاته ما ذکرنا و لیس یولد بعده و لد فی هذا النوع الانسانی فهو خاتم الاولاد یولد معه
بطن واحد اخت له کما ان شیت علیه السلام ایضا کان کذلک فان حوی کانت تلد آدم فی کل بطن ذکرنا و انشی تخریج

آنچه قبله و یخرج هو بعد فالان لم یما فر عنهما فی الولادة لم یکن خاتم الاولاد و ییشه ان یكون شیمت علیه السلام فی الخلق ^{بکلیه}
 ذلک لیکون اول مولود یدیکون راسه عند رجليها و یكون مولده بالخصین فی البلاء و ولعته لفته بلده و یسری بعد
 العقم فی الرجال النساء فیکثر النکاح من غیر ولادة و یدعوهم الی العدم فلا یجاب فی هذه الدعوة فاذا قبضت الشدة و قبضت من
 زمانه بقی من بقی مثل البهائم فهم حیوانات فی صور الانسان لا ینطق الا بحوائث الطبیعیة البهیمة البهیمة فی صور
 الانسانیة تاما علی ما تنقصیه الطبیعیة من حیثه ہی ہی من غیر و ان عقل او مانع شرعی لا یملكون علالا و لا حرمانا یمنع
 کم الطبیعیة بشهوة مجردة عن العقل و الشرع فعلیهم تقوم الساعة و تحرب الدنیا و تنقل الارالی الاثره انهی بعده صاحب
 اشاعه گفته که مرا شیخ رضی الله عنه بقوله لیس یولد بعده ولد فی هذا النوع الانسانی فهو خاتم الاولاد انهی نوع انسان
 حقیقیست پس خاتم اولاد مؤمنین یا خاتم اولاد کفار باشد و عقم دو بار شود یک مرتبه در منکوحات و بار دیگر در مطلق زنان چنانکه قول
 شارح من غیر ولادة اشارت میکند بدان چه اطلاق نکاح چنانکه بر عقد آید بر جماع هم می آید پس منافی آن نیست که بعد از
 بهائم در صور انسان متولد شوند چنانکه کلام وی او من الزنا بدان مشیرست چنانکه صراحت او در حدیث سابق ابن
 مسعود آمده فیکونون علی مثل ذلک حتی لا یولد احد من نکاح ثم یعم الله الناس ثلثین سنة و یكونون کلهم اولاد زنا ثم
 الناس علیهم تقوم الساعة پس منافی بیان کلام شیخ و این حدیث نیست و حدیث را اگر چه حاکم تضعیف کرده اما کشف
 صحیح دلالت بر صحت این مقدار از وی میکند بلکه برای بقیه او بلکه مجموع او را شواهد است انهی کلامه گویم این کشف
 ابن العسکری چیزی نیست خواب پریشان است بلکه بلا گران و بیخ نص صحیح سعادت او نمیکند و ایراد صاحب اشاعه
 آنرا بلفظ فائده بلانی دیگرست و وی خاتم بسیار بسودانی خام خود تراشیده پس چنانکه همیشه خاتم اولاد یا در زمان
 خاتم الانبیا نام کرده این مرد موهوم را خاتم الاولاد لقب داده و امثالین مورثا با اوله سلطت مطهره و کتاب غریباً
 نبوت نرسد خوض در آن و حکم بدان و تلقی آن همه بلیات و آفات و آفات است و اگر جز وی ازین افسانه موافق
 ابن مسعود افتاده نفع و سود نمی بخشد و قول او که مراتب وجود و دوری است ما ناقول بر همه بنه و دست که عالم فانی را
 او را راجه ثابت میکنند هر دوره او را به لکوک سال تقدیر معینا یند و لهم جرا و گویند این آمد و شد همیشه که لکوک
 جاری و ساری میماند و لا یعلم الغیب الا الله تعالی و حده بعد صاحب اشاعه گفته که حکمت عقم ناسی سال اولاد
 آنست که اگر ایشان توالد کنند لازم آید تعذیب صبیان قبل بلوغ و آنحضرت صلعم فرموده رفیع العلم عن ثلاث و منغلا
 این هر سه یکی صبی است تا آنکه بالغ شود و اگر چه بلوغ برسدن پانزده سالگی حاصل میشود ولیکن من تعالی ایشان را
 الهام کند که بجوانی رسد برای الزام حجت و نتوان گفت که ایشان اهل فترت اند پس تعذیب ایشان چه قسم متصور
 شود زیرا که از شرح فصوص گذشته که مواد و مذکور دعوت ایشان بسوی خدا کند و اجابت کرده نشود نیست
 مانع از آنکه این مولود بعد هلاک جمع مؤمنین باقی ماند برای الزام حجت این موافق با نقول است که شیطان راه بر عقل
 نرساند و اعمال بعد طلوع شمس از مغرب نوشته شود بعد در اشاعه گفته آنچه مذکور شد بحسب ظاهر منافی قول وی صلعم
 است تا تزل طائفه من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین احدیث چه ظاهر روایت سابقه آنست که احدی از مؤمنان با

مانند تا بقائم بحق و ظاهراً رسد در فتح الباری گفته یکن که مراد بقول او که او تعالی آن بیخ امر بوزیرین فرموده آن
 باشد که ظهور این طائفه قبل سبب می بود و گفته که این جمیع اشکال زائل میشود بتوفیق الله تعالی انتهی و ابانیکند از این
 در بعضی روایات بجای امر خدا یوم القیامة وارو شده چه هر چه مقارب چیزی می باشد او را حکم آن چیز میدهند پس
 برین وقت بنا بر قرب قیامت اطلاق قیامت کردند و این جمیع او حسن از جمیع غیر اوست با آنکه بعضی مردم کفر کنند و بعضی با
 مانند بنا بر منافاتش برای کلیات آورده که لا یخفی و موضع اوست روایت حاکم از عقبه بن عامر و آن را صحیح گفته که گفت
 عقبه شنیدم رسول خدا را میفرمود لا تزال عصاة من امتی علی امر الله تا هین علی العدو و لا یضرم من خالفتم حتی
 تأییم الساعة پس گفت عبد الله بن عمرو که آنی بر انگیزد خدای رحیمی که بوی او مسک شود و او سودن ابریشم باشد نگذا
 هیچ نفس را که در دل او برابر دانه از ایمان باشد مگر که قبض کند آنرا پستری مانی مانند شرار مردم و برایشان برپا شود
 قیامت چه این قول ابن عمر و در برابر روایت عقبه همچو صریح قول ماست و الله اعلم در ساله حشریه گفته بعد غیبت و تا
 الارض باد خوشتر و زود از طرف جنوب که بسبب آن زیر بغل بر صاحب ایمان در وی پیدا شود که افضل پیش از فاضل و
 فاضل پیش از ناقص پیش از فاسق مردن گیرند و در قرب قیامت نطق حیوانات و جمادات مانند چابک در آن
 و پاپوش بسیار شود و اینها باحوال خانه و دیگر امور خبر دهند انتهی **قصه** این قصه مشتمل است بر چند امارت
 عظمی و آثار قیامت که بری آنرا بجز رفع قرآن کریم است از مصاحف و از صدور و نطق از حدیقه ابو هریره سعادت
 کرده که بروی کتاب الله در یک شب با داد کنند مردم و نیست از وی آیتی و نه حرفی در چون مگر آنکه منسوخ شده
 یعنی رفته و فراموش گردید و از این عسر آورده که قائم نمیشود قیامت تا آنکه مرفوع شود قرآن از آنجا که آمده
 و باشد او را و می آوازی گرد عرش همچو آواز گلسان انگبین گوید رب عزوجل چیست ترا می قرآن بگویند
 خربت و فیک عدت ائلی فلا یعمل فی پس نزد این حال برداشته شود قرآن و اخرج الخطیب فی تاریخ و ابن مردود
 فی تفسیره و الضیاء المقدسی فی صفة البجته عن ابن عباس مرفوعاً انزل الله تعالی من البجته الی الارض خمسة انهار سیحون
 و حیجین و و حله و الفرات و النیل انزلها الله من عین و احدة من عیون البجته من اسفل درجته من در جاتنا علی جنا
 جبریل و استودعها اجمال و اجزایا فی الارض و جعل فیها منافع للناس فذلک قوله تعالی و انزلنا من السماء
 بقدر فاسکناه فی الارض فاذا کان عند خروج یا جوج و ما جوج ارسل الله جبریل فیرفع من الارض القرآن و العلم
 و الحج من البیت و مقام ابراهیم و تابوت موسی باقیه و هذه الانهار الخمسة فیرفع کل ذلک الی السماء فذلک قوله تعالی
 و اناس علی ذناب تقاورون فاذا رفعت هذه الاشیاء من الارض عدم اهلها خیر ما ذکره السیوطی فی حسن المحاضر
 و سجری از این عمر روایت کرده که برپا نمیشود ساعت تا آنکه برداشته شود رکن و قرآن و از رقی در تاریخ مکه آورده
 اول ما یرفع الرکن و القرآن و رویا البنی صلعم فی المنام یعنی کسی نخصرت صلعم را بخواب بیند و این ماجه هستند قوی
 و حاکم و بیقی و ضیاء از حدیقه رضی الله عنه روایت کرده اند که یدرس الاسلام کما یدرس و شتی الثوب حتی لا یدری
 اصیام و لا صلوة و لا نسک لا صدقة و یسری علی کتاب الله لیله فلا یبقی فی الارض منه آیه و یبقی طول الف من النار

اشع الکبیر العجز ليقولون ما وركنا ابنا على هذه الكلمة لا اله الا الله فتقولها وازا تجلدهم كعبت و احاديث ابن ابي عمير
گذشته و در اینجا ذکر می بجهت آن کردیم که بعضی گفته اند که این مردم بعد موت مؤمنین قریب قیامت نزد آن قطع حج شود
و از آنجمله بر گشتن مردم بسوی پرستش بتان است و احادیث آن نیز گذشته و بعضی از مردم ایمان آرند بدجال این است
مخط حدیث تلحق قبائل من استی بالمشرکین پس همه کافر شوند پس از روز قیامت و این مخط احادیث مفسرین بجهت است
و هر دو از اشراط اند و آنرا جمله بادی است که مردم را بدریا اندازد و از بر بجهت افکند اخرج السنه غیر البخاری عن حفصه
بن اسید مرفوعا ان تقوم الساعة حتى تر او قبلها عشرة آيات و قال فی العاشرة ویرح تلقى الناس فی البحر فی
لفظ الترمذی و العاشرة ای ریح قطر هم فی البحر و انزل عیسی بن مریم بالشک من الروی و مراد بدون عیسی عیسی است
و هم در شمارت نه در وقوع و ظاهری است که این ریح غیر آن ریح است که یا بوج یا بوج را در ذکر فر و خواهد افکند
این ریح نزد خروج نار باشد یا خود همان باد باشد و آنرا جمله تقارین مان و قصر ایام است بر وجهی که سال بچو ماه باشد مسلم
از ابو سریه و ترمذی از انس و ایت کرده اند که لا تقوم الساعة حتى یتقارب لزمان فیکون السنه کالشهر و یکون
الشهر کالجمعه و یکون الجمعه کالیوم و یکون الیوم کالساعة و یکون الساعه کالضربه بالنار و اللفظ للترمذی و در ذکر
و جال گذشته که این وقعه هم در زمان او باشد و مانع نیست از تکرر آن و و یکبار در آخر زمان قال قد
صالحه کل شیء **فصل** در بیان خراب بلاد و امصار قبل از قیامت قال الله تعالی و ان من قرية الا نحن مهلکوها
قبل یوم القیامت او سحذ بوجنا عذابا شدید و در تفسیر مدارک زیر این کریمه گفته قریه صالحه و اهلک است و قریه صالحه را عذاب
مقاتل گفته یا تم در کتب ضحاک در تفسیر این آیه که ویرانی که معظله از دست حمت شود و اهلک مدینه بوج و اهلک بصره بغرق و اهلک
کوفه تبرک اهلک جبال بصواعق و رواجف و اهلک خراسان بانواع عذاب اهلک بلخ بهده یعنی با و از نائل که از آسمان آید و بهده
اش اهل بلخ بمیرند و اهلک بدخشان بوطی اقوم و اهلک ترمذ بطاعون و اهلک صنعانیان تا و شجر و بقتل کثیر و اهلک سمرقند بظلمه
بنی قنطوره یعنی ترک و همچنین اهلک فرغانه و بلده شاش و اسپجانب طوارزم و اما بخار پس از من جبار است و بمیرند بقطر و بوج
و اهلک ترمذ بظلمه مل و درین واقعه اهل علم و عبادت بمیرند و اهلک هرات بهارش ما ان یعنی ما یا از ابر فروریزند و ایشان را بگزند
و نیشاپور برق و در حد وظلمات پس اکثری از ایشان اهلک شوند در سی فخلیه اهل جلدیه و در علم و اما ارمنیه و اذربایجان به سها
اسپان یورش جیوش مخالفان و صواعق و زلازل و اهلک حمدان بدر آمدن و نیم و اهلک حلون بهاد ساکن که ایشان خفته
باشند و ریح برایشان بوزد و چون با باد کنند بوزند و خوگها شده باشند بعد مدوی از قبیله بهمنه خروج کند و بمصر آید
و ویلست از ان اهل دمشق و افریقیه و رمله و مصر او داخل نشود و در بیت المقدس و اهلک حبهستان بریح عاصف و این
تم چند روز بیانی بوزد بعد از وی آوازی از آسمان بسیار چون کاسه سموع شود و اهل علم بشنیدن آن آواز بمیرند و اهل
فارس و کرمان و صفهان بر دست دشمنان و همیج ایشان که از ان دلهای منقطع و ابدان ناست شوند انتهی مانی اهلدارک و بوج
در تفسیر خود زیر بر میله مذکوره نوشته خراب تسریه و اهل قریه و انواع عذاب حتی شده در اکثر مردم کفر و عصیان و ترمذی
و غیره گفته اند که اهلک در حق مؤمنین است با ائمه و عذاب در حق کفار است بانواع عذاب این مسعود رضی الله عنه فرموده

چون ظاهر شود تا نور با در قریه اذن مید بخدا تعالی در اهلک انقریه اینست در کتاب یعنی قرآن کریم و از عباده بن صامت
مردیست که گفت شنیدم رسول خدا صلعم تا سفر نمود اول چیزی که آفرید خدا اطم است گفت بنویس عرض کرد چه نویسم فرمود
بنویس قدر آنچه بوده و آنچه کائن است اتقی کلام البغوی و در سعد السعادة و ارشاد السلیمن اند علی کرم الله وجهه و بیت کرده
که هرگاه قریب شود قیامت ملک شام که ولایت فرغت و نعمت است ویران شود و از دست گروه از ربه و عراق را اعتبار
مردی تباہ کند از ریجان بخشک سالی گران بر باد گردد و در فارس مرگ مفاجات در آید و در روایتی برگ سرخ بپزند یعنی
بی دین کشته شوند و از پینه بر می خیزد جمیع صواعق هلاک شود و در روایتی بقطر و شدت جوع و کوفه از دست ترک و بصره بطوفان
آب مصر بطغیان نیل و دلم از گرسنگی و روم به صاعقه و خراسان بافات مختلفه و بلده مرو بتعرض کفار و حجاز و کاشغر بغزو کفار سهند
و سعد برانگی و طوس بر دست غوریان و سیب بکثرت باران و موصل بباد سموم و مدائن بکلیت دهر و کرمان برگ
مفاجات و طبرستان بوقوع قحط و سجستان بهیبت یاح صعبه گویند بادی بوزد که از صلابت آن کوه با پاره شود و چون
برگ گاه پرود مردم از هول و ترس آن بپزند و اول از هبلج ویران شود و در روایتی بطوفان آب ویران گردد و در هرات
بارانی بگذرد و بنباد بطغیان آب جلد و اصفهان بموت ناگهان و در روایتی بجماریه و یمن ببلخ و در روایتی بتعرض حبش و
سند بمرض ابله و در روایتی بقتل یکدیگر و حرق او طان بدست خود و طغیان بحر و که از دست حبش و مدینه بقطر و بخشان
بجنگ عدا و سرخس بیانگ مائل و غریب سخت و خوارزم باسیب لشکریان و بخارا بقطر و تاخت ترکان و سمرقند بلبشگرز
و فرغانه و جاب اسب بجا بست کفار و در روایتی بدست ترک و همچنین جند و طراک و طالقان و فاریاب بطغیان خلیج و غز
بظلم غوریان و ترند و چغان بوبای طاعون و قسطنطنیه بر دست مهدی آخر الزمان بطریق فتح ویران شود انتهى گویند
نچه از نیمه قرن کریم ثابت میشود همین قدر است که پیش از قیامت هیچ قریه از قربات دنیایی هلاک و بی عذاب شدید
ماند و سیاق آیت دلالت میکند که این هلاک و عذاب فتنه واحده نخواهد بود بلکه بحسب تقدیرات الهی و درین خصوص
مدن بلا و که در روایات مرقویه مذکور است که احتیاج رفع بسومی آنحضرت صلعم است چه این معنی بی ارشاد و اعلام شاد
در یافت نمیشود و اجماع در امثال این امور مداخلت نیست پس اگر روایت آنحضرت امیر علیه السلام بصحت رسد
میتوان گفت که عملی داشته باشد ورنه در خور التفات نیست اعتقاد اجمالی مضمون آیه کافی است و علم تفصیل آن
باوقات مقدمه حواله ادبجانه تعالی است و مقریزی در کتاب لموعظ و الاعتبار گفته روی قاسم بن اصبح عن کعب لاجبا
قال الجزیره آمنه من الخراب حتی تخرب رمینة و مصر آمنه من الخراب حتی تخرب بجزیره و الکوفه آمنه من الخراب حتی تکون
الملحیه و لا تخرب الدجال حتی تفتح القسطنطنیه و عن هب بن مبنه انه قال الجزیره آمنه من الخراب حتی تخرب رمینة
و امینة آمنه من الخراب حتی تخرب مصر و مصر آمنه من الخراب حتی تخرب الکوفه و لا تکون الملحیه الکبری حتی تخرب الکوفه
فاذا کان الملحیه الکبری تحت القسطنطنیه علی یدی رجل من بنی ناسم و خراب لاندس من قبل الزنج و خراب فریقیه
من قبل لاندس و خراب مصر من القطاع النیل و اختلاف الجوش فیها و خراب العراق من قبل الجوع و السیف و خراب
الکوفه من قبل عدو من در انهم یخفونهم حتی لا یستطیعوا ان یشربوا من الفرات قطرة و خراب البصرة من قبل العراق و خراب

الملائكة من قبل عدد يخفون مرة بمرارة بحر وخراب ليرى من قبل لديمه وخراب خراسان من قبل القبت وخراب القبت من
 قبل الصين وخراب الصين من قبل الهند وخراب اليمن من قبل الجراد والسيلطان وخراب نة من قبل الحبيسة وخراب ليرى
 قول الجوع وني رواية خراب رمنية من قبل الجريف الصواعق وخراب لاندس من الجزيرة من سناكب الخبول واختلاف الجراد
 وعن عبد الله بن الصامت قال ان اسرع الاثني خرابا بالبصرة و مصر فليل له وما يخرجها وفيها عيون العرمان الاسود
 فقال يخرجها لقتل الاحمر وجميع الاغبر كان بالبصرة كانها نعامه جائمة واما مصر فان يلهما ينصب وقال سيبس فيكون
 ذلك لهما وعن الاوزاعي اذا دخل اصحاب الريات الصفرة فلتحفر اهل الشام اسرابا تحت الارض وعن كعب بن عجرة
 الكهنة الهوية تقبل و عليها رجل من كندة اعرج فاذا ظهر اهل المغرب على مصر فطن الارض يومئذ خير لاهل الشام وعن سفيان
 الثوري قال يخرج عنق من البربر فيقول لاهل مصر قال ان البيعة عن ابي الاسود عن مولى الشريفة بن جسة او عمرو
 بن العاص قال سمعت يوما واستقبلنا فقال ايها الك مصر فاريت بالقبس الرابع قوس لاندس قوس بحبيسة وقوس
 وقوس الروم وعن الشيباني قال تهلك مصر قار وحر قار وعن عبد الله بن سحلا انه قال لا تبته اذ المبعث ان الماسك
 قد فتحت فان كان خمارك بالمغرب فلا تاخذيه حتى تهتقى بالشرق وعن ابن عباس يرفع قال انزل الله تعالى
 اجتة الارض من خمسة انهار سيحون وهو نهر الهند وحيون وهو نهر بلخ ووجهة والفرات وهو نهر العراق والنيل وهو نهر
 تعالى من عين واحدة من عيون اجنة من اسفل درجته من درجاتها على جناح جبريل عليه السلام واستودعها الجبال
 الارض وجعل فيها منافع للناس في اصناف سعائهم وذلك قوله عز وجل وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسكناه في الارض
 فاذا كان عند خروج يا هوج ويا هوج ارسل الله تعالى فرج من الارض القرآن كله والعلم كله والحجر من ركن البيت ومقام ابراهيم
 نابت موسى باقيه وهذه الانهار الخمسة فيرفع كل ذلك الى السماء فذلك انا على ذاب لقادرون فاذا رفعت هذه الاشياء
 من الارض فقدت اهلها خير الدنيا الذين وعن عبد الله بن عمر قال ان اول مصر خرابا انطا بس وعنه قال في لاعم السنة التي
 تجزون فيها من مصر قال ساله فقلت ما يخرج منها يا ابا محمد وقال لا والله يخرج منها نيلكم نديا يغور فلا تبقى منه قطرة حتى يكون
 فيه الكلبان من الرمل وتاكل سبع الارض حيتانه وكان خراب بية منسلاط مصر سببان احدها الشدة العظمى التي كانت في خلافة
 المستنصر بالله الفاطمي والثاني حريق مصر في وزارة شاذ بن مجير السعدي وقال محمد بن العرن الطائي في الملحمة المنسوبة ليه
 قاهرة قهر في سنة ثمان وثمانين وثمانية وثمانين وسبعائة وقال شارح هذه الملحمة كانت بداية عمارة القاهرة والبيوت
 في شرفها الشمس برج الحمل والقمر في برج الثور وهو برج ثابت قال فخر القاهرة ومدتها اربعائة واحد وستمون سنة قال
 في الاصل واذ انزل زحل برج الجوزاء عزت الاقوات بمصر وقل اغنياءهم وكثر فقراؤهم ويكون الموت فيهم ويخرج اهل برقة
 عن وطانهم لا سيما اذا قارن زحل الجوزاء فان احوال يكون اشد واقوى قال شارح كان ذلك في سنة اربع وستمون
 في ايام الملك الظاهر ركن الدين ميرس فانه نزل زحل برج الجوزاء فوقع الغلاء وفي اواخر سنة اربع واول سنة خمس وستمون
 وثمانية في ايام الملك لعاول كيتتخال زحل في برج الجوزاء وكان معه الجوزاء فكانت اشد واقوى وكثر الغلاء والوباء
 قال سئل المعمر عن الترك ما هم فقال قوم مسلمون يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويقومون بالحقوق والواجبات

دیکھا کہ چونکہ ان کا تعلق از ان طول مہم قال ان طول مہم قبل فکیف کیوں نہ وہاں قال چون کہندا و فان انی بجانبه بطریق کثیرا
 محو حرکت شدیدہ شکست المیزان فقال کہندا کیوں نہ وہاں یقول بعضهم بعضا قال ۱۵ حدیثی من القرآن العاشر
 وارحل ہک قبل نقرا ساقہ قال شایح اول القرآن العاشر من سنۃ خمس و ثمانین و سبعۃ و فیہ تھون حالات رویتہ
 بارض مصر و ہذا یوافق ما فی القول عن القاہرہ و تحرب فی سنۃ خمس و ثمانین و سبعۃ یعنی بدیۃ انخطاطہما من سنۃ خمس و ثمانین
 و سبعۃ الی فیہا القرآن العاشر و ثبت فی عشرين سنۃ الی ایام القرآن قد ذکر فی الربع الآخر از ہجرت و احدی و شین سنۃ
 و قد تحلیت انہما مدۃ عمر القاہرہ فاذا اردتہما علی تاریخ عازمہا بلغ ذلک ثمانیۃ و تسع عشر سنۃ و فی ذلک لوقت یكون و ہا
 و ہوا من سنۃ ثمانین و سبعۃ الی سنۃ تسع عشر و ثمانیۃ و یكون ذلک سببہ قحط عظیم و قلة خیر و کثرة شرحتی تحرب
 یضعف لہما قال قران زحل و المریخ فی برج الجدی یكون فی سنۃ سبعین و سبع مائۃ فتحمل کل مائۃ سنۃ من سنی الہجرۃ ثلاث
 سین فیكون ثلاثا و عشرين سنۃ تزدید علی سبعۃ و سبعین سنۃ تبلغ سبعۃ و ثلاثا و تسعین سنۃ ففی مثلہما من سنی الہجرۃ
 کیوں اول خراب القاہرہ انتہی و ہذیب القول ان زحل کما حل برج الجوزار اتضعف احوال مصر و قلت امور الہم و کثر الخلل
 و الفناء عنہم بحسب لادفع الفلکیۃ و زحل کل فی برج الجوزار کل ثلثین سنۃ شمسیۃ فقیوم فیہ نحو اس ثمانین شہرا و انت ذلک
 اعبرت امور العالم و جدت احوال کما ذکرنا فانہ کما حل زحل برج الجوزار وقع الخلل بمصر و ذکر ان القرآن العاشر تنضع فی احوال
 القاہرہ و راینا الامر کما ذکرنا فان القرآن العاشر کان فی سنۃ ست و ثمانین و سبعۃ و مائۃ سنۃ و عشرين سنۃ شمسیۃ
 آخر اسابع عشر رجب سنۃ سبع و ثمانیۃ و فی ہذہ المدۃ اتضع حال القاہرہ و اہلہا اتضاعا قبیحا و من الاوقات الخیر
 لہا ایضا اقتران زحل و المریخ فی برج السرطان یكون ذلک فی کل ثلاثین سنۃ شمسیۃ و یقترنان فی سنۃ ثمان عشر
 و ثمانیۃ و فی مدۃ تنقضي الاربعۃ المائۃ و الاحدی و الستون سنۃ الی ذکر انہما عمر القاہرہ فی سنۃ تسع عشر و ثمانیۃ
 و شواہد احوال الیوم تصدق ذلک ما علیہ اہل القاہرہ الآن من الفقر و الفاقة و قلة المال و خراب البیضاء و القری و
 الدور و للسقوط و شمول الخراب اکثر معمول القاہرہ و اختلاف اہل الدولۃ و قرب نقصار مدہم و غلاء سائر الاسعار
 و اقد سمعت عنہم یرجع الیہ فی مثل ذلک ان العمارۃ تنقل من القاہرہ الی بركة الجبش فیصیر سناک مدینہ و اللہ اعلم
 گویم این حال قاہرہ در عصر مقریزی بود و درین تاریخ بلدہ مصر عمر مصر است و اہل او بکثرت اموال و اولاد و جز
 ان سبب فرغ بال اکثر اہل بلاد مصر اند و بعد ازین باز خراب شود تا آنکہ بقرب ساعت خرابی او عود و ہجران نکند
 و این اقترانات کہ ذکر یافتہ اتفاقات ست و ہذہ حال عمران و خراب بلاد مصر باشد یا کہ ام بلدہ و دیگر اوقات معینہ خرق
 سبحانہ و تعالی کہ مدبر ارض و سماء و منزل امر از عرش علیست دیگری نمیداند و تا نصی از شایع و ریاض فیہ موجود
 نباشد جزم باخبار اہل تنجیم نتوان کرد اگرچہ بعض حوادث مطابق حسابات ایشان یا کشف مکاشفان واقع شود و
 کہ دوازده صد و نو و سال از ہجرت ماضی شدہ انقلاب عمران و خراب بلاد نسبت باز منہ سابقہ خیلی مختلف افتادہ
 بسامدن خراب کہ آباد گردیدہ و بسا بلاد مجموعہ کہ ویران شدہ و ہذا الامر من قبل و من بعد تعییل اللہ بایشا و حکم
فصل دوم در بیان ناز کہ از قعر عدن برآمدہ مردم را بسوی محشر ایشان برد و این نیز یکی از اشراط عظمی